

جمع بندون فارسی ۳



شرح ومعنی بیت ها و عبارت ها • پرسش های دشوار کارگاه ها • واژه های مهم
• خلاصه آرایه های ادبی • نمونه سؤال امتحان نهایی

ویژه امتحان نهایی

تهیه و تنظیم: شهریار قبادی

شرح ومعنی بیت ها و عبارت های مهم

ستایش - ملکا ذکر تو گویم

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکتی و خدایی
خدایا از تو یاد می کنم چرا که تو پاکی و خدا هستی؛ فقط راهی را می روم که تو مرا راهنمایی کنی (=تو راهنمای من باشی).

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
خدایا فقط به دنبال تو هستم و فقط در جست و جوی بخشش تو، فقط تو را می پرستم چرا که سزاوار یکتاپرستی هستی.

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
خداوندا، تو دانایی، بزرگی، بخشنده ای و مهربانی، تو بخشش می کنی و تو شایسته ی پرستش هستی.

تتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی
خدایا، نمی توان تو را توصیف کرد، چرا که در فهم ما جای نمی گیری (برتر از فهم ما هستی) و نمی توان چیزی شبیه تو یافت چرا که از تصور و گمان ما برتری.

همه عز و جلالی همه علمی و یقینی
خدایا وجودت عزیز است و بزرگ، تو عالم و دانایی و نیاز به اثبات نداری، وجودت پاک است شادی بخش و بخشنده و پاداش دهنده ای.

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی
پروردگارا از هر غیبی آگاهی داری (علام الغیوب) و عیب های بندگان را نادیده می گیری (ستار العیوب) زیاده را کاهش و کم ها را افزایش می دهی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
سنایی با تمام وجود خود فقط تو را می پرستد، به امید آن که از آتش جهنم (خشم الهی) امکان رهایی داشته باشد.

درس یکم - شکر نعمت

مَنْتَ خدای را، عزوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود مُمدّ حیات است و چون بر می آید، مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب. سپاس و احسان مخصوص خدای توانا، عزیز و بزرگی است که اطاعت از او سبب نزدیکی به وی است و شکرگزاری او موجب زیادی نعمت است. هر نفسی که می کشیم (دم) موجب دوام زندگی است و چون بیرون می دهیم (بازدم) موجب شادی وجود. پس در هر نفسی دو نعمت وجود دارد (دم و بازدم) و بر هر نعمتی شکر واجب است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
همان بهتر که بنده به خاطر کوتاهی در عبادت، از درگاه خداوند طلب بخشش کند.

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.
رحمت بی پایان خداوند مانند بارانی است که نصیب همه شده و نعمت بی مضایقه خداوند همچون سفره ای در همه جا گسترده شده است،



پرده ناموس بندگان به گناه فاحش نذرَد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

آبروی بندگان را به سبب گناهان آشکار آنان نمی‌ریزد و روزی مقرر آن‌ها را با وجود خطاکار بودنشان قطع نمی‌کند.

فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترَد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را به خلعت نوروزی قیای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

خداوند به باد صبا که همچون فرش گستری است، فرمان داده تا سبزه‌ها و گیاهان را که همچون فرش سبز رنگی هستند، روی زمین بگستراند و به ابر بهاری دستور داده که همچون دایه‌ای گیاهان را که همچون دخترانی هستند، بر روی زمین که مانند گهواره‌ای است، پرورش دهد و به رسم هدیه نوروزی، برگ‌ها را که همچون جامه سبزی هستند بر تن درختان پوشانده و به مناسبت فرا رسیدن فصل بهار، شکوفه‌ها را همچون کلاه‌هایی بر سر شاخه‌ها - که مانند کودکانی هستند - گذاشته است. شیره درخت انگور به قدرت او به شیرینی برتر تبدیل شده و هسته خرمایی به واسطه پرورش او به نخلی بلند بدل گشته است.

بَلِّغِ الْعَالِيَ بِكَمَالِهِ، كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسُنْتَ جَمِيعَ خِمَالِهِ، مَلَّوْا عَلَيْهِ وَاكِهِ

به واسطه کمال خود به مرتبه بالارسید و با جمال نورانی خود تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید.

قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ شَيْفَعُ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ

او شفاعت‌کننده، فرمانروا، پیام‌آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش‌اندام، خوشبو و دارای نشان پیامبری است.

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت‌عالمیان و صفوت‌آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

از سرور مخلوقات و مایه افتخار موجودات و مایه بخشایش خداوند بر جهانیان و برگزیده انسان‌ها و مایه تمامی و کمال روزگار، محمد مصطفی، که خداوند بر وی و خاندانش درود و سلام بفرستد...

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟ چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

وقتی که تو تکیه‌گاه امت خود باشی، امت تو غمی ندارد، همانطور که اگر نوح ناخدای کشتی کسی باشد، او از موج دریا ترسی نخواهد داشت.

هرگه که یکی از بندگان گنهکار پریشان‌روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جل و علا - بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق - سبحانه و تعالی - فرماید: یا ملائکتی قد استجیبت من عبدي و لیس له غیري فقد عفرت له. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

هرگاه یکی از بندگان گناهکار آشفته‌حال به امید قبولی خواسته‌اش دست توبه به درگاه خداوند بزرگ و بلندمرتبه بردارد، خداوند بلندمرتبه به او توجهی نمی‌کند. آن بنده دوباره خدا را صدا می‌زند. اما خداوند از او روی برمی‌گرداند. بار دیگر آن بنده خداوند را با ناله و زاری صدا می‌زند. خداوند - که پاک و بلندمرتبه است - می‌فرماید: ای فرشتگانم، من از بنده خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد پس آمرزیدمش؛ دعایش را پذیرفتم و خواسته‌اش را برآورده ساختم، زیرا از دعا ناله و زاری بسیار بنده‌ام شرم می‌کنم.

گنه بنده کردهست و او شرمسار کرم بین و لطف خداوندگار

لطف و کرم خداوند را ببین که بنده گناه می‌کند اما او ابراز شرمندگی می‌کند. تأکید بر کرم و جوانمردی خدا

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: «ما عبدناک حق عبادتک» و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: «ما عرفناک حق معرفتک».

جلال و عظمت خداوند همچون کعبه‌ای است و عبادت‌کنندگان این کعبه به کوتاهی در عبادت خود اعتراف می‌کنند که: «تو را چنان که شایسته است؛ پرستش نکردیم» و جمال خداوند همچون زیوری است که وصف‌کنندگان این زیور با سرگشتگی می‌گویند: «تو را چنان که سزاوارتوست، نشناختیم».

گر کسی وصف او ز من پرسد بیدل از بی‌نشان چه گوید باز؟

اگر کسی اوصاف خداوند را از من بپرسد نمی‌توانم چیزی بگویم زیرا من عاشق از خداوندی که نشانی ندارد، چه چیزی می‌تواند بیان کند.



عاشقان کشتگان معشوقاند

برنیاید ز کشتگان آواز

عاشقان که به مقام فنای فی الله رسیده‌اند، نمی‌توانند ویژگی‌های خداوند را بیان کنند، چون شخص بی‌جان و فانی نمی‌تواند سخن بگوید.

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن گه که از این معاملات باز آمد، یکی از دوستان گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

یکی از عارفان در حال تفکر عارفانه فرو رفته بود و در کشف حقایق الهی که مانند دریایی است، غوطه‌ور شده بود. زمانی که از این عرفانی خارج شد، یکی از دوستانش پرسید: از بوستان عشق الهی که در آن بودی چه هدیه‌ای برای ما آورده‌ای؟ گفت: به خاطر داشتم که وقتی به وصال خدا برسم اندکی از معارف الهی را برای هدیه به دوستان بیاورم. وقتی رسیدم، لذت جلوه‌های حق آن چنان مرا مست کرد که از خود بیخود شدم [او دوستان را فراموش کردم].

هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی برکند

وآنکه دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

هیچ نقاشی تو را نمی‌بیند که بتواند از تو تصویری بکشد، و نقاشی هم که تو را ببیند از حیرت قلم از دستش رها می‌شود.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

ای خدایی که از دایره خیال، مقایسه، ظن و تخیل ما و از تمام گفته‌ها و شنیده‌ها و خوانده‌های ما فراتر هستی.

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ای مدعی، عشق راستین را از پروانه بیاموز، زیرا که در راه معشوق فنا شد، ولی صدایی (آه و فغان) از او برنخاست.

این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند

کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

کسانی که ادعای شناخت معشوق را دارند در واقع خبری از او ندارند، زیرا کسی که از معشوق آگاهی یافت خبری از او به دیگران نمی‌رسد. (به واسطه از دست دادن موجودیت خود، در ذات او فنا می‌شود)



درس دوم - مست و هوشیار



مُحتسِبِ مستی به ره دید و گریبانش گرفت

مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»

مأمور ... مستی را در راه دید و یقه او را گرفت (با او درگیر شد) مست به او گفت ای دوست این پیراهن است نه افسار و دهنه اسب. (در واقع به رفتار غیر انسانی مأمور اعتراض کرد)

گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی

گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

گفت: تو مست هستی، به همین علت تلوتلو می‌خوری، پاسخ داد: راه رفتن من جرم نیست (من مقصر نیستم) بلکه راه صاف و هموار نیست.

گفت: «می‌باید تو را تا خانه قاضی بَرَم

گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه‌شب بیدار نیست»

گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم. گفت: برو، صبح بیا، چون الان نیمه‌شب است و قاضی بیدار نیست.

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم»

گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

گفت: خانه حاکم نزدیک است، به آن‌جا برویم، گفت: از کجا معلوم که خود حاکم هم در میخانه نباشد.

گفت: «تا داروغه را گوییم، در مسجد بخواب»

گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

گفت تا داروغه را خبر می‌کنیم، تو در مسجد بخواب، گفت: مسجد خوابگاه مردم خلاف کار نیست.

گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان»

گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

گفت: پنهانی، پولی بده و خود را خلاص کن، گفت: دین با پول خریدنی نیست.

گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه»

گفت: «در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست»

گفت: خبر نداری که کلاه از روی سرت افتاده، گفت: در سر عقل باید وجود داشته باشد (که من دارم) و نداشتن کلاه عیب و ننگ نیست.





گفت: «ای بیهوده‌گو، حرف کم و بسیار نیست»

گفت: «می بسیار خوردی؛ زان چنین بی‌خود شدی»

گفت: شراب بسیار خورده‌ای، به همین علت از خود بی‌خود شده‌ای (اگر کم‌تر می‌خوردی این قدر مست نمی‌شدی)، گفت: ای انسان بیهوده‌گو، شراب خوردن حرام است و حرف کم و زیاد خوردن نیست.

گفت: «هشیاری بیار، این‌جا کسی هشیار نیست»

گفت: «باید حد زند هشیار مردم، مست را»

گفت: باید مردم هشیار (که مست نیستند) مست را مجازات کنند، گفت: یک انسان هشیار در این‌جا پیدا نمی‌کنی، چرا که در این شهر همه مست هستند و کسی هشیار نیست.

شعرخوانی - در مکتب حقایق

تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی

ای بی‌خبر از عشق، تلاش کن تا عارف و آگاه شوی، تا سالک راه حق نباشی، نمی‌توانی دیگران را هدایت کنی.

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق

آگاه باش ای پسر و تلاش کن که در مکتب حقایق، نزد آموزگار عشق، بتوانی روزی راهبر شوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

مانند عارفان حقیقی، دست از وجود کم ارزش خود بردار تا به کیمیای عشق دست پیدا کنی و ارزشمند شوی.

آن گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد

تعلقات مادی تو را از جایگاه انسانی دور کرده‌است، زمانی به مقام اصلی خودت خواهی رسید که از تعلقات مادی آزاد شوی.

بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد

اگر نور عشق الهی بر دل و جان تو بتابد به خدا سوگند که از آفتاب آسمان هم زیباتر می‌شوی.

کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر

لحظه‌ای در دریای عشق الهی فرو برو (عاشق باش) و گمان نکن که از آب این هفت دریا، ذره‌ای وجودت آسیب می‌بیند.

در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

از پای تا سرت همه نور خدا شود

سراپای وجودت غرق نور الهی خواهد شد اگر در راه خدا از خودت بگذری

زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

وجه خدا اگر شودت منظر نظر

اگر رضای خدا هدف تو باشد، مطمئن باش دارای آگاهی و بصیرت خواهی شد.

در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود

اگر در راه خدا، وجودت دگرگون شود، از این دگرگونی نترس چرا که تغییری در کمال تو ایجاد نمی‌شود.

باید که خاک درگه اهل هنر شوی

گر در سرت هوای وصال است حافظا

ای حافظ اگر به دنبال رسیدن به معشوق هستی، باید که در برابر اهل کمال، فروتن باشی.



مسلك مرغ گرفتار قفس، هم‌چو من است

ناله مرغ اسیراین همه بهر وطن است

ناله‌های پرنده گرفتار (شعر شاعر) تماماً برای وطن است. تنها راه پرنده گرفتار در قفس، مانند من، نالیدن است.

بدرآن جامه که ننگ تن وکم از کفن است

جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن

کسی که در راه وطن کشته نشود و لباسش غرقه به خون نگردد؛ آن لباس را پاره کن چرا که مایه رسوایی و بی‌ارزش‌تر از کفن است.

خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

همت از باد سحر می‌طلبم گر ببرد

از باد سحرگاهی می‌خواهم که از من به دوستانم که آزاد هستند، پیامی برساند.



خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الخزن است
کشوری که به دست بیگانگان آباد شود باید آن سرزمین را با اشک، ویران کرد. زیرا آن کشور، خانهٔ اندوه خواهد بود.

آن کسی را که در این مُلک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است
کسی را که در این کشور، پادشاه و حاکم خود قرار دادیم، امروز ملت، یقین پیدا کرده است که در حقیقت، شیطان است.

دفتر زمانه

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتیست که جمشید جم نداشت
با وجود این که جیب من از پول و جام من از شراب خالی است، اما آسایشی که من دارم، جمشید جم با آن همه ثروت و قدرت نداشت.

هستم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
ای پرندهٔ بهشتی همتی همراه کن تا من که در سفر بی تجربه‌ام بتوانم این راه دراز مقصدم را طی کنم.

بدین شکسته بیت الحزن که می‌آرد نشان یوسف دل از چه (چاه) زخندانش
چه کسی به این خانهٔ غم، نشانی از زیبایی‌های یوسف (چاه زخندان: گودی یا چال روی چانه) می‌آورد؟

همت اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سلیمان شود
اگر اراده به حرکت درآید، مور می‌تواند خود را به جایگاه حضرت سلیمان برساند.

درس پنجم - دماوندیه

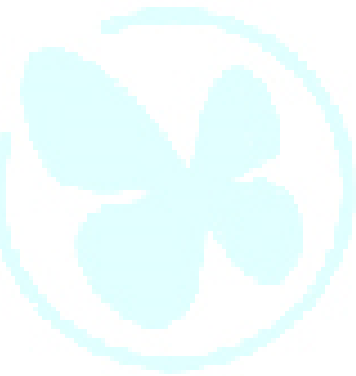


ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند
ای دیو سفید رنگ گرفتار، ای بلندترین جای دنیا، ای دماوند! (اشاره به برف روی قلّه و میانه کوه که پر از سنگ و صخره است).
از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند
کلاه جنگی از جنس نقره بر روی سر خود قرار دادی (قله پر از برف) و از آهن کمربندی به کمر خود بستهای (میانهٔ کوه که برف ندارد)

تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر، چهر دل بند
برای این که انسان‌ها، چهرهٔ تو را نبینند، چهرهٔ جذّاب و زیبای خود را در پشت ابر پنهان کرده‌ای.

تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحس دیوماند،
برای این که از هم صحبتی انسان‌های پست و مردم شوم دیوصفت آزاد شوی (ادامهٔ معنی در بیت بعد).

با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند
(ای دماوند) با خورشید پیمان بسته‌ای و با سیارهٔ مشتری پیوند دوستی برقرار کرده‌ای.



چون گشت زمین ز جور گردون چونین خفه و خاموش و آوند
بنواخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند
وقتی که زمین بر اثر ستم روزگار خفه و خاموش و آویزان شد (زمین) از روی خشم به آسمان مشت زد، که آن مشت تو هستی ای کوه دماوند.

تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند
(ای دماوند) تو مشت درشت روزگار هستی که از قرن‌های گذشته به‌جا مانده‌ای.

نہنی تو نه مشت روزگاری ای کوه نی‌ام ز گفته خرسند
نه نه تو مشت روزگار نیستی، ای کوه از گفتهٔ خودم خرسند نیستم.

تو قلب فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک چند
تو قلب یخزدهٔ زمین هستی که بر اثر درد مدتی است متورّم شده‌ای.



تا درد و ورم فرو نشیند
کافور بر آن ضماد کردند
برای این که درد و تورم (برآمدگی) کاهش پیدا کند، بر روی آن (قله) کافور (برف) قرار دادند.

شو منفجر ای دل زمانه
وان آتش خود نهفته میسند
ای قلب زمانه (دماوند: انسان آزادی‌خواه) منفجر شو (سخن بگو) و خشم خود را از ظلم پنهان مکن.

پنهان مکن آتش درون را
زین سوخته جان، شنو یکی پند
ای دماوند (انسان آزادی‌خواه) حرف‌های ضد ظلم خود را پنهان مکن و از این سوخته‌جان (شاعر) پندی بشنو.

گر آتش دل نهفته داری
سوزد جانت، به جانت سوگند
اگر آتش درونت را (حرف‌های تند و پر از خشم خود را) پنهان کنی، کشته خواهی شد، به جان خودت سوگند می‌خورم.

برکش ز سر آن سپید معجر
بنشین به یکی کبود اورند
آن روسری سفید (برف) را که نشانه پیری و ضعف است از خودت دور کن و بر روی تخت سیاه (که نشانه اقتدار است) بنشین.

بگرای چو اژدهای گرزه
بخروش چو شرزه شیر ارغند
مانند مار بزرگ و خطرناک حمله کن و هم‌چون شیر خشمگین نعره بکش.

بفکن ز پی این اساس تزویر
بگسل ز پی این تژاد و پیوند
ریا و دورویی را از پایه و اساس نابود کن و خاندان ظالمان را از بین ببر.

زین بی‌خردان سفله بستان
داد دل مردم خردمند
از این حاکمان نادان پست، حق مردم روشنفکر را بگیر.



کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
از وقتی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده‌اند، همه‌ی انسان‌ها همراه من فریاد جدایی سر داده‌اند.

سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
به دنبال انسانی هستم که از غم دوری یار، سینه‌ای پاره‌پاره داشته باشد (رنج حاصل از دوری محبوب را درک کند) تا برای او درد اشتیاق خودم را (برای دیدار محبوب) بیان کنم.

محرم این هوش جز بی‌هوش نیست = مر زبان را مشتری جز گوش نیست
فقط عاشق مست و از جهان گسسته می‌تواند رازدار عشق الهی باشد، هم‌چنان که فقط گوش می‌تواند حرف‌های زبان را بشنود.

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
هر کسی که از اصل خود دور بماند، دوباره روزگاری فرا می‌رسد که به اصل خود (پیشگاه خدا) بازگردد.

من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
من (مولانا) در میان هر جمعی ناله‌ی جدایی سر دادم، با همه‌ی عارفان، چه بدحال و چه خوشحال، هم‌نشین شدم.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
هر کسی از روی گمان خود با من یار شد، نتوانست از رازهای درونی من آگاه شود و من را آن چنان که هستم بشناسد.

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز
هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
هر کسی به حقیقت نمی‌تواند رازدار عشق باشد و هر کسی در این را تصور خود را دارد که از حقیقت دور است.





لیک چشم و گوش را آن نور نیست

سرّ من از ناله من دور نیست

راز من از ناله‌های من جدا نیست (آن‌گاه که می‌نالم، راز خود را بیان می‌کنم). اما چشم و گوش ظاهری قادر به درک رازهای درونی من نیستند و فقط ناله مرا می‌شنوند.

لیک کس را دید جان دستور نیست

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

جسم از روح و روح از جسم پوشیده نیست (جسم و روح همیشه با یکدیگرند) اما هر کسی اجازه‌ی دیدن روح را ندارد (همه فقط جسم را می‌بینند)

هر که این آتش ندارد، نیست باد

آتش است این بانگ نای و نیست باد

صدای نی، مانند آتش، گرم و زندگی‌بخش است و باد (پوچ) نیست، هر کس که این آتش (عشق) در او وجود ندارد امیدوارم نابود شود.

جوشش عشق است کاندر می فتاد

آتش عشق است کاندر نی فتاد

عشق هم‌چون آتشی است که به درون نی راه پیدا کرده و هم‌چنین جوششی است که در شراب قرار گرفته است.

پرده‌هایش پرده‌های ما درید

نی حریف هر که از یاری برید

ناله نی، همدم هر عاشقی است که از یار خود جدا شده است، نغمه‌های نی رازهای درونی ما را آشکار می‌کند. (نی راز کسانی را که تظاهر به عاشقی می‌کنند آشکار می‌کند و برای عاشقان واقعی حجاب‌ها را کنار می‌زند).

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟

آواز نی برای آن‌ها که درد اشتیاق ندارند هم چون زهر، تلخ است در حالی که برای عاشقان حقیقت پادزهر است. نی از سوئی همدم عاشق (لب بر لب نوازنده ی خود) است و از سوئی مانند یک عاشق هجران کشیده مشتاق است تا به وصال برسد.

قلمه‌های عشق مجنون می‌کند

نی حدیث راه پر خون می‌کند

نی از راه دشوار عشق سخن می‌گوید و داستان عاشقان سخت‌کوشی همچون مجنون را بیان می‌کند.

روزها با سوزها همراه شد

در غم ما روزها بی‌گاه شد

روزهای ما (عمر ما) با غم عشق سپری شد و هر روز عمر ما با سوز و گداز عشق همراه بود.

تو بمان، ای آن‌که چون تو پاک نیست

روزها گر رفت، گو رو، باک نیست

عمر ما اگر سپری شد مهم نیست، ای عشق (معشوق) تو پایدار باشی که هیچ‌چیز به پاکی تو وجود ندارد.

بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر

اگر روزگار عمر مرا تباه کند مهم نیست چرا که در نظر من دنیا و روزگار اندازه برگ کاهی هم ارزش ندارد

هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد

هر کسی به‌جز عاشق واقعی (ماهی) از دشواری‌های راه عشق (آب) خسته می‌شود و آن‌کس که از عشق بی‌نصیب است (عاشق واقعی نیست) روزگارش تباه می‌شود.

پس سخن کوتاه باید، والسلام

در نیابد حال پخته هیچ خام

کسی که عاشق نشده است، قادر به درک حال یک عارف کامل نیست، پس سخن خود را کوتاه می‌کنم.

که با نادان نه شیون باد و نه سور

چه نیکو گفت با جمشید دستور

چقدر وزیر به جمشید، خوب گفته‌است که با انسان نادان نه شیون و عزایت مشخص است و نه شادیت

روزگارش برد و روزش دیر شد

مکر او معکوس و او سرزیر شد

حیله او برعکس نتیجه داد و او سرنگون شد، روزگار او را نابود کرد و او تباه شد (مرد)

دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را

عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را

وقتی عشق می‌آید عقل را از بین می‌برد همان‌گونه که دزد دانا وقتی برای دزدی به جایی وارد می‌شود اول چراغ‌ها را خاموش می‌کند.

آشنایان را در ایام پریشانی بپرس

شانه می‌آید به کار زلف در آشفتگی

بهتر است از دوستان هنگام گرفتاری دلجویی کنی درست مانند شانه که هنگام آشفتگی زلف به کار می‌آید.



عشق به یک فرش بنشانند گدا و شاه را سیل یکسان می‌کند پست و بلند راه را
عشق قدرتی دارد که گدا و شاه را در کنار هم می‌نشانند همان‌گونه که سیل پستی و بلندی را یکسان می‌سازد.

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد
دیر وقت شد، دیر وقت شد، خورشید حق غروب کرد، و روح عاشقان در خلوت عارفانه به مناجات خدا پرداخت (تلمیح به یوسف نبی)
چون من در آن حضرت رسم و تاب آفتاب آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید؛ از تو چون یاد کنم؟!
وقتی که من به آستان دوست برسم و پرتو وجود آن زیبا بر من بتابد خودم را فراموش می‌کنم (در این وضعیت) چگونه می‌توانم از تو یاد کنم؟
هر کس که در وجودش شور و هیجان عشق را دارد می‌تواند به عشق (حسن) برسد.



درس هفتم: در حقیقت عشق / سودای عشق



در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.
تنها کسی می‌تواند عاشق باشد که از خودش و علایق خود بگذرد و تمام وجود خود را در راه عشق فدا کند.

در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست
تنها کسی شایسته قدم گذاشتن در راه عشق است که از جانش بگذرد چراکه عشق با خودخواهی امکان پذیر نیست (چور در نمی‌آید)

عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند.
عشق مانند آتش سوزان است، هر جا که رخنه کند جز خود چیزی باقی نمی‌گذارد. هر جا که می‌رود همه چیز را می‌سوزاند و شبیه خود می‌گرداند.
ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده
را به خدا برساند.
ای عزیز، به عقیده انسان‌های عارف به خدا رسیدن واجب است و قطعاً هر آنچه به وسیله آن به خدا رسند هم واجب است. از آنجا که عشق هم
بنده را به خدا می‌رساند بر همگان واجب است.

حیات از عشق می‌شناس و ممت بی عشق می‌یاب.
عشق مایه زندگی است و زندگی بدون عشق چیزی جز مرگ نیست.

سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.
دیوانگی عشق از هوشیاری جهان بهتر است و برتر از همه عقل‌هاست.

هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد، و خودرای بود. عاشقی بی خودی و بی رایبی باشد.
هر کس عاشق نیست خودخواه و ستیزه‌جوست و مستبد. در حالی که عاشقی یعنی از خود گذشتن و مغرور و مستبد نبودن.

ای عزیز، پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان
گرداند که همه جهان آتش بیند. چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش،
چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

ای عزیز، پروانه غذایی (رزق و روزی‌اش) از آتش است، بدون آتش آرام و قرار ندارد و در آتش برای خود وجودی قائل نیست تا زمانی که عشق
چون آتش با او کاری می‌کند که همه چیز را آتش می‌بیند. وقتی به آتش می‌رسد، به درون آتش می‌زند. فرقی بین آتش و غیر آتش قائل نیست، چرا؟
زیرا عشق همه وجودش از آتش است.

«اذا أحب الله عبدا عشقه و عشق علیه فيقول عبدى أنت عاشقى و محبى، و أنا عاشق لك و محب لك إن أردت أولم ترد.»
«او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محب مایی، و ما معشوق و حبيب توایم آنچه بخواهی و چه
نخواهی.»



می‌تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب است
می‌تواند به عشق متوسل شود هر کس که در وجودش شور و حرارت عشق وجود دارد.

و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی ماوا نکند و به هر دیده روی ننماید.
عشق هر کسی را نمی‌پذیرد و در هر جایی ساکن نمی‌شود و خود را به هر کسی نشان نمی‌دهد.

شعرخوانی - صبح ستاره باران

ای مهربانتر از برگ در بوسه‌های باران بیداری ستاره در چشم جویباران
ای که از بوسه‌های باران بر برگ (برخورد قطره‌های باران با برگ) مهربان‌تر هستی و زیباتر از انعکاس تصویر ستارگان بر روی آب جویبارها

باز آ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران
بازگرد چرا که در آرزوی تو به ظاهر آرام اما آشفته و دیوانه شده‌ام تا حدی که از سنگ کوهساران هم ناله برمی‌خیزد.



درس هشتم - از پاریز تا پاریس



که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی دارد که عمری باشد. و روزی خاطراتی از سفر ماه
هم بنویسم! آرزوها پایا

به اروپا رفتم، به نظرم جهانی را دیده‌ام اما دور نیست که اگر عمری باشد روزی هم به ماه بروم و خاطراتی از سفر به ماه هم بنویسم ...

روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تیبر
می‌خواندند.

زمانی آنقدر امپراتوری رم گسترده و مقتدر بود که فرمان‌هایش از همین برج‌ها به سواحل دریای سیاه ابلاغ می‌شد و مردم کناره فرات هم از آن
فرمان می‌بردند.

آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صبحی تا حبشه و قلب افریقا نیز پیش‌رانند ... «دولت
مستعجل» بود.

موسولینی آخرین امپراتور رم بود که مدتی تا سرزمین‌های افریقا حکومت کرد اما ناپایدار بود.

کاووس کیانی که کی‌اش نام نهادند کی بود و کجا بود و کی‌اش نام نهادند؟

کاووس کیانی که پادشاه نامیده می‌شد، چه کسی بود و کجا بود و چه وقت او را پادشاه نامیدند؟

با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می‌اش نام نهادند

آنچه که می‌نامیده می‌شود خون دل پادشاهان است که با خاک آمیخته شده و به صورت انگور درآمده و ...

مد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند

چوب نی سختی‌ها و رنج‌های فراوانی کشیده‌است تا به این شکل درآمده‌است و نی نامیده می‌شود.

دل‌گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی خرداد مه گاه دی‌اش نام نهادند

آنچه که می‌نامیده می‌شود خون دل پادشاهان است که با خاک آمیخته شده و به صورت انگور درآمده و ...

آیین طریق از نفس پیرمغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند

حضرت خضر هم که خوش‌یمن نامیده می‌شود، راه و رسم رسیدن به خدا را از راهنما و مرشد خود آموخت.

طاق‌پذیر است عشق جفت نخواهد حریف بر نمط عشق اگر پای نهی طاق نه

عشق فقط یک نفر را می‌پذیرد و دو نفر حریف را قبول نمی‌کند، اگر در راه عشق قدم می‌گذاری، تنها قدم بگذار

نهاده به طاق اندرون تخت زر نشانده به هر پایه‌ای در گهر

تخت طلایی را در ایوان قرار داده و هر پایه آن را با جواهرات آراسته است.



چو ابروی معشوقان با طاق و رواق است چو روی پری رویان با رنگ و نگار است
مانند ابروی معشوق‌ها کمانی است و سایه‌بان دارد، مانند چهره زیبارویان آراسته است.

درس نهم - کویر

من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو / ... پی «تکبیره الاحرام» علف می‌خوانم
من وقتی نمازم را می‌خوانم که باد مانند یک مؤذن بر بالای درخت سرو که چون گلدسته مسجد است اذانش را گفته باشد / من بعد از این که
علف برای نماز خواندن و عبادت تکبیره الاحرامش را گفت خواهم خواند (همه موجودات در حال عبادت هستند)

... و صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش آلود.
و پاکی خدایی آن همه زیبایی‌ها که وجودم را لبریز از خدا می‌کرد به این علم مادی و حسابگر آلوده شد.

در کف‌ها کاسه زیبایی، بر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر، ره می‌بر با پای دگر
در دست تو زیبایی‌های ظاهری و لبانی پر از تلخی دانایی، دانش را رها کن و به اصل پاک خود بازگرد

روان‌خوانی - بوی جوی مولیان

نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!
نامه برادر همان قدر بر من تأثیر گذاشت که شعر و موسیقی رودکی بر پادشاه سامانی. (رودکی برای بازگرداندن امیر نصر سامانی به بخارا، به شعر
و موسیقی متوسل شد و موفق شد نظر امیر را تغییر دهد)

درس دهم - فصل شکوفایی

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو

ای دوست اگر غم، برگ و بار من و تو را سوزاند نگران نباش چراکه بوی بهار (پیروزی بر ظلم، آزادی، انقلاب) به مشام می‌رسد.

آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید، چشمان تار من و تو؟
در ایران قبل از انقلاب که همه جا پر از غم و درد بود چشمان من و تو غیر از ظلم چه چیزی می‌دید؟

گنج حکمت - تیرانا!

تو نیز تیرانا! گشاده دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار و سراپا شکوفه باشی
تیرانا! بخشش و بزرگواری را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و باغ که در هر فصل بهار پر از شکوفه باشی...

نه همین مهربانی را به مهر، که پادشاه هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند.
که نه فقط پاسخ هر مهربانی را با مهر که پاسخ هر ضربه سنگی (نامهربانی) را هم با چند میوه شیرین بدهی.

تیرانا! اگر هیچ در سرنوشت از آزادی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار، سپاس‌گزاری بس که بدین سعادت‌م رهنمون
بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم

تیرانا! اگر بهره‌ای از آزادی برده باشم سپاسگزار خدای بزرگ هستم که این سعادت را به من عطا کرده است که با تعریف مردم از آزادی ام مغرور
نشوم.

درس یازدهم - آن شب عزیز

کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت زین پیش دلاور، کسی چون تو شگفت
با زخم نشان سرفرازی نگرفت حیثیت مرگ را به بازی نگرفت!

کسی مانند تو راه پاکبازی را طی نکرده و با زخم، نشانه (مدال) سرفرازی را نگرفته است.

بیت دوم: پیش از این ای دلاور، هیچ‌کس مانند تو این چنین شگفت و دیدنی، ابروی مرگ را به مسخره نگرفت (از مرگ و شهادت نمی‌هراسی).

شعر خوانی - خورشید شامگاه

آه این سر بریده ماه است در پگاه یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟
آه! آیا این سر بریده شهید حججی مانند ماه است که صبح طلوع کرده است یا خورشید خونین است در هنگام غروب؟
خورشید بی‌حفاظ نشسته به روی خاک یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟
گویی پیکر شهید چون خورشید عیناً روی خاک قرار گرفته است و یا ماه بدون ملاحظه، زیبایی خود را به نمایش گذاشته است.
حُسن شهادت از همه حسنی فراتر است ای محسن شهید من، ای حسن بی‌گناه
زیبایی شهادت از هر زیبایی بالاتر است، ای محسن شهید من، ای شهید زیبا و پاک من
دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟
اسارت تو یادآور اسارت حضرت زینب است که به سر بریده برادرش خیره شده بود، تو به چه چیزی چشم دوخته‌ای؟

درس دوازدهم - گذر سیاوش از آتش

چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان
روحانی مشاور به کیکاووس چنین گفت: که این ناراحتی تو پنهان نخواهد ماند (نمی‌توان این رسوایی را پنهان کرد).
چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی ببايد زدن سنگ را بر سبوی
اگر می‌خواهی به حقیقت برسی، باید آن‌ها (سودابه و سیاوش) را مورد آزمایش قرار دهی.
که هر چند فرزند، هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند
هر چند فرزند، عزیز است و متهم کردن او دشوار، اما اگر حقیقت روشن نشود خاطر شاه از این بدگمانی آزرده خواهد شد.
وزین دختر شاه هاموران پُر اندیشه گشتی به دیگر کران
و از طرف دیگر برای دختر شاه هاموران (سودابه) نگران شده‌ای
ز هر در سخن چون بدین‌گونه گشت بر آتش یکی را ببايد گذشت
هر وقت سخن این‌گونه شود (تصمیم‌گیری مشکل شود) یک نفر باید برای اثبات بی‌گناهی از درون آتش بگذرد.
چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند
روش تشخیص گناهکاران این‌گونه است و افراد بی‌گناه آسیبی نخواهند دید.
آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است گو می‌ترس از آن
ابراهیم، ترسی از آتش ندارد هر کس مانند نمرود است (گناهکار است) باید از آتش (آزمایش) بترسد.
جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشانند
کیکاووس سودابه را احضار کرد و با سیاوش رو در رو کرد.
سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان
عاقبت کیکاووس گفت، من از شما دو نفر مطمئن نیستم و خیالم هم آسوده نیست.
مگر کآتش تیز پیدا کند گنه‌کرده را زود رسوا کند
شاید که آتش سوزان حقیقت را روشن کند و فرد گناهکار را هر چه سریع‌تر بی‌آبرو کند.
به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین؟
کیکاووس (پادشاه جهان) به پسر جوان گفت که نظر تو در این باره (گذر از آتش برای اثبات بی‌گناهی) چیست؟
سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
سیاوش این‌چنین گفت: ای پادشاه، آتش جهنم هم برای من در مقابل این تهمت، بی‌ارزش شده است.
گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ
فرار از دست او و در دهان نهنگ رفتن و مردن بهتر از زندگانی با ننگ است.

اگر کوه آتش بود بسپرم از این تنگ خوار است اگر بگذرم

اگر آتش مانند کوهی هم باشد، از آن عبور می‌کنم و اگر قرار باشد از این تنگ آتش بگذرم برای من آسان است.

پراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

روح کیکاووس برای فرزندش و سودابه اصیل و نیک‌نژاد آزاده شد (او برای فرزند و همسرش، بسیار نگران شد).

کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار؟

اگر از این دو نفر (سودابه و سیاوش) یکی گناهکار باشد، دیگر هیچ‌کس مرا پادشاه به حساب نمی‌آورد.

همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کتم چاره‌ی دل گسل

همان بهتر است که از این کار زشت خیال خود را آسوده کنم و برای این موضوع آزاردهنده (گناهکاری سودابه و سیاوش) چاره‌ای بیندیشم.

نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم‌گروه

در دشت و صحرا دو کوه هیزم قرار دادند و عده‌ی زیادی برای دیدن، جمع شدند.

بدان گاه سوگند پرمايه شاه چنین بود آیین و این بود راه

در آن زمان، روش شاه پر قدرت برای تشخیص گناهکاران این‌گونه بود و به‌جز این راهی وجود نداشت.

بیامد دوصد مرد آتش‌فروز دمیدند گفتی شب آمد به روز

دویست مرد آتش‌افروزنده آمدند و به آتش دمیدند (آتش را روشن کردند) و بر اثر دود هیزم‌ها گویی روز مثل شب تاریک شد (شب آمد به روز: یعنی روز بود و شب وارد روز شد، بر اثر شدت دود هوا تاریک شد).

نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پس از دود، زود

با دمیدن به هیزم‌ها همه‌جا بر اثر دود، سیاه شد (همه‌جا تاریک شد) و بلافاصله آتش شعله کشید.

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند

همه مردمی که در دشت حضور داشتند غمگین شدند و برای چهره خندان سیاوش گریه کردند.

سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

سیاوش به پیش پدر خود (کیکاووس) آمد، در حالی که کلاه خود زرین بر سر خود نهاده بود.

هشیوار و با جامه‌های سپید لبی پر ز خنده دلی پر امید

(سیاوش به حضور پدر آمد) آماده و سرحال، در حالی که لباس‌های سفید پوشیده بود، می‌خندید و نسبت به اثبات بی‌گناهی‌اش امیدوار بود.

یکی تازی‌ای برنشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

(سیاوش) بر اسب عربی سیاهی سوار شده بود که بسیار سریع حرکت می‌کرد.

پراکنده کافور بر خویشتن چنان چون بود رسم و ساز کفن

(سیاوش) کافور بر روی خود پاشیده بود، همان‌گونه که رسم است بر روی مرده کافور می‌پاشند.

بدانگه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

زمانی که سیاوش دوباره به پیش کیکاووس رفت، از اسب پایین آمد و به کیکاووس تعظیم کرد.

رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

(سیاوش) چهره کیکاووس را پر از شرم و خجالت دید و احساس کرد که او چه قدر مهربانانه با پسر خود (سیاوش) سخن می‌گوید.

سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

سیاوش به کیکاووس گفت غمگین نباش، چرا که بازی روزگار همین‌گونه است.

ضربت گردون دون آزدگان را خسته‌کرد کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست

روزگار (سرنوشت) به انسان‌های آزاده آسیب می‌رساند و هیچ‌کس از این آسیب‌ها در امان نیست.

سر پر ز شرم و بهایی مر است اگر بی‌گناهم رهایی مر است
با تمام وجود (از این تهمت) احساس شرم می‌کنم اما وجودم ارزشمند (بی‌گناه) است و چنان‌چه ثابت کنم که بی‌گناهم، آزاد می‌شوم.

ور ایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه
و اگر این چنین که می‌گویند گناهکار باشم، خداوند مرا محافظت نخواهد کرد.

به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش
با اتکا به قدرت پروردگار بخشنده، از این آتش مانند کوه دچار اضطراب و ترس نمی‌شوم.

سیاوش سیه را به تندى بتاخت نشد تنگدل جنگ آتش بساخت
سیاوش اسب سپاهش را با شتاب به حرکت درآورد، ناامید نشد و خود را برای مبارزه با آتش آماده کرد.

ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسب سیاوش ندید
از هر سو آتش شعله می‌کشید تا حدی که هیچ‌کس کلاه‌خود و اسب سیاوش را نمی‌دید.

یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون
مردمی که در دشت بودند با اندوه فراوان منتظر بودند تا ببینند سیاوش چه وقت از آتش بیرون می‌آید.

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو
هنگامی که مردم سیاوش را دیدند که از آتش بیرون آمد فریاد زدند که: شاه جوان از درون آتش (سربلند) بیرون آمد.

چنان آمد اسب و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار
آن چنان اسب و لباس سیاوش سالم از آتش بیرون آمد که گمان می‌کردی از کنار گل‌های یاسمن (یا گلستان) عبور کرده است.

چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
وقتی (سیاوش) از درون آتش گذشت و به دشت وارد شد، همه‌ی مردم به شادی و پایکوبی پرداختند.

چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود
وقتی که رحمت خداوند پاک، همراه کسی باشد، حرارت آتش برای او مثل آب قابل تحمل می‌شود.

همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی‌گناه داد
هر کس به دیگری مژده می‌داد، که خداوند عادل، فرد بی‌گناهی را مورد رحمت قرار داد.

همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی
سودابه از خشم موی خود را می‌کند، گریه می‌کرد و صورت خود را زخمی می‌کرد.

چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک
وقتی سیاوش بی‌گناه به حضور پدر رفت، نشانی از دود و آتش و گرد و خاک در او نبود (آسیبی ندیده بود).

فرود آمد از اسب کاووس شاه پیاده سپهد پیاده سپاه
کیکاووس از اسب پیاده شد و هم‌زمان با او سپاهیان هم از اسب پیاده شدند.

گنج حکمت-به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند.

از یک پادشاه ایرانی حکایت می‌کنند که مال مردم را غارت می‌کرد و آن‌ها را آزار می‌داد تا حدی که مردم بر اثر حيله‌گری‌ها و ظلم او مردند و با از غم و سختی ستم وی ترک وطن کردند.

چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

وقتی که تعداد کشاورزان و مردم کم شد، درآمدهای حکومت هم کاهش پیدا کرد و خزانه خالی شد و دشمنان حمله کردند.

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش
هر کس می‌خواهد در روز گرفتاری کسی به او کمک کند باید در زمان آسودگی به دیگران کمک کند.

بنده حلقه به گوش ار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به‌گوش
اگر کسی که به تو خدمت می‌کند مورد لطف قرار ندهی از تو دور خواهد شد، در حق انسان‌هایی که به تو خدمت می‌کنند لطف کن تا به دامان بیگانه‌ها پناه نبرند.

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی‌خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون؛ وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و مُلک و خشم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر شد؟»

یک بار در حضور او شاهنامه می‌خواندند که در باره نابودی حکومت ضحاک و روزگار فریدون؛ وزیر از پادشاه پرسید که آیا می‌دانید فریدونی که ثروت و زمین و خدمه نداشت چگونه توانست پادشاه شود؟

گفت: آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گردآمدند و تقویت‌کردند و پادشاهی یافت. «گفت: ای ملک چون گردآمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

گفت: همان‌گونه که می‌دانی عده‌ای به حمایت او اقدام‌کردند و قدرت‌گرفت و پادشاه شد. (وزیر) گفت: ای پادشاه وقتی که حمایت مردم عامل قدرت پادشاهی است به چه علت مردم را از خود دور می‌کنی؟ مگر قصد نداری پادشاه بمانی؟

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشاه را کرم باید تا برو گردآیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست»

پادشاه گفت: علت جمع شدن سپاه و مردم چیست؟ وزیر گفت: پادشاه باید بخشنده باشد تا مردم از او حمایت کنند و در پناه حکومتش آسوده باشند درحالی که تو این دو ویژگی را نداری.

نکند جور‌پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
انسان ظالم نمی‌تواند حکومت کند، مانند گرگی که نمی‌تواند چوپانی کند.

پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند
پادشاهی که خودش بنیان ظلم را می‌نهد در واقع حکومت خود را از بین می‌برد.



درس سیزدهم - خوان هشتم



یادم آمد، هان، داشتم می‌گفتم، آن شب نیز سورتِ سرمای دی بیدادها می‌کرد. / و چه سرمایی، چه سرمایی! / بادُ برف و سوز وحشتناک
یادم آمد، داشتم می‌گفتم، شدت سرمای زمستان زیاد بود و عجب سرمایی بود، طوفان برف و باد بود و سرمای وحشتناک.
لیک، خوش‌بختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم‌چون ترس، / قهوه‌خانه گرم و روشن بود، هم‌چون شرم...
قهوه‌خانه‌ها در قدیم محل شاهنامه‌خوانی و نقلی بوده‌اند ضمن این‌که منظور شاعر از «بیرون» فضای پر از ظلم و وحشت است.
همگان را خون گرمی بود. / قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین‌پیغام، راستی کانون گرمی بود.
حاضرین با مهر و محبت بودند، قهوه‌خانه گرم و نورانی بود، حرف‌های مرد نقال جذاب و شنیدنی بود، به‌راستی محفل لذت‌بخشی بود.
همگان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید / پای تا سر گوش
همه ساکت بودند و در اطراف نقال مانند صدف که دور مروارید را می‌گیرد، ایستاده بودند و با تمام وجود به حرف‌های او گوش می‌کردند.
«هفت خوان را ز ادسرو مرو، یا به قولی «ماخ‌سالار» آن گرامی مرد / آن هر یوه خوب و پاک‌آیین - روایت کرد؛ / خوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون، ... / من که نامم ماث»
هفت‌خوان را «آزادسرو سیستانی» یا به قولی دیگر «ماخ‌سالار» آن مرد گرامی، آن هراتی خوب و پاک‌آیین، روایت کرد؛ خوان هشتم (مرگ رستم) را من روایت می‌کنم اکنون، من که نامم مهدی اخوان ثالث است.
هم‌چنان می‌رفت و می‌آمد. هم‌چنان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد / «قصه است این، قصه، آری قصه درد است، شعر نیست / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی‌عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ - هم‌چون پوچ - عالی نیست
خوان هشتم وسیله سنجش دوستی و دشمنی مرد و نامرد از یک‌دیگر است. / بی‌ارزش نیست و یا این‌که فقط شعر خوبی باشد. / و به هیچ وجه هم چیز پوچی نیست که ظاهری عالی داشته باشد.

این گلیم تیره بختی‌هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها، / روکش تابوت تختی‌هاست...»
این (داستان کشته شدن رستم) مانند گلیمی، بدبختی‌ها و هم‌چنین خون داغ و تازه‌ی افراد مظلومی مانند سهراب و سیاوش و تختی را نشان می‌دهد.

اندکی استاد و خامش ماند / پس هماوای خروش خشم، / با صدایی مرتعش، / لحنی رَجْمانند و دردآلود، خواند: آه،
لحظه‌ای استاد و ساکت شد سپس همراه با فریاد و در حالی که صدایش می‌لرزید با صدایی پر از فخر گفت: آه،
دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایرانشهر، / شیرمردِ عرصهٔ ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پهلوان، / آن خداوند و
سوار رخس بی‌مانند،

دیگر اکنون آن تکیه‌گاه و امید مردم ایران، مرد شجاع جنگ‌های ترسناک، پسر زال سپیدمو، جهان‌پهلوان، آن صاحب و سوار رخس بی‌مثل و
مانند،

آن‌که هرگز - چون کلید گنج مروارید- گم نمی‌شد از لبش لبخند، / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و
خورده بهر کین سوگند

آن کسی که هرگز لبخند مانند کلید گنج مروارید از لبانش محو نمی‌شد، چه روز صلح و پیمان دوستی و چه هنگام جنگ و دشمنی

آری اکنون شیر ایران‌شهر/ تهمن گُرد سجستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان،

آری اکنون شیرمرد ایران، رستم قوی‌هیكل، پهلوان سیستان، استوارترین کوه‌ها، شجاع‌ترین مردها، رستم پسر دستان...

در تگ تاریک ژرف چاه پهناور، کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر،

در ته چاه تاریک عمیق پهناور، که در کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر کاشته بودند...

چاه غُدر ناجوان‌مردان چاه پستان، چاه بی‌دردان، / چاه چوانان ژرفی و پهناش، بی‌شرمیش ناباور / و غم‌انگیز و شگفت‌آور،
چاهی که خیانت انسان‌های ناجوان‌مرد را نشان می‌دهد، چاه افراد پست، چاه انسان‌های بی‌غیرت چاهی که بی‌شرمی سازدگانش مانند عمق و
پهنایش، ناباورانه و غم‌انگیز و شگفت‌آور بود.

آری اکنون تهمن با رخس غیرت‌مند، / در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود

آری اکنون رستم با رخس غیرت‌مند خود در ته این چاهی که به‌جای آب، بُرندگی شمشیر و نیزه داشت سقوط کرده بود.

پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود / و می‌اندیشید که نایستی بگوید هیچ / بس که بی‌شرمانه
و پست است این تزویر / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...

رستم (پهلوانی که از هفت خوان عبور کرده بود) اکنون در خوان هشتم گرفتار شده بود و با خود فکر می‌کرد که حرفی برای گفتن ندارد از بس
که نیرنگ (شغاد) بی‌شرمانه و پست است. چشم‌های خود را باید ببندد تا چیزی نبیند...

بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید /

بس که خونسش رفته بود از تن، بس که زهر زخم‌ها کاریش / گویی از تن حسن و هوشش رفته بود و داشت می‌خوابید.

بعد از مدتی که چشم خود را گشود رخس را دید که از بس خون از تن او رفته بود و از بس که زخم‌های کشنده و مؤثری به او وارد شده بود
گمان می‌کردی حسن و هوش ندارد و در حال مردن است.

او / از تن خود - بس بتر از رخس - / بی‌خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می‌دید و می‌پایید.

(رستم) از وضعیت وخیم خود که از رخس هم بدتر بود خبر نداشت و اصلاً توجهی به خودش نداشت. رخس را نگاه می‌کرد و به او خیره شده
بود.

رخس، آن طاق عزیز، آن تایی بی‌همتا / رخس رخسند / با هزاران یادهای روشن و زنده ...

رخس، آن یگانهٔ عزیز، آن اسب یکتای بی‌مثل و مانند، رخس تابان، با هزاران خاطرهٔ خوب و به‌یادماندنی

گفت در دل: «رخس! طفلک رخس! آه!» / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

(رستم) با خودش گفت: «رخس! طفلک رخس! آه!» شاید این نخستین باری بود که رستم نمی‌خندید.

... شغاد، آن نابادر بود / که درون چه نگه می‌کرد و می‌خندید / و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید...
ناگهان انگار بر لب آن چاه سایه‌ی کسی را دید، او شغاد برادر ناتنی رستم بود که درون چاه را نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم و نامردانهٔ او
در درون گوش طنین‌انداز می‌شد.

اقا... وای! / دید، / رخس زیبا، رخس غیرت‌مند / رخس بی‌مانند، / با هزارش یادبود خوب، خوابیده است

دوباره چشم رستم به رخس افتاد - اما... وای! دید، رخس زیبا، رخس باغیرت، رخس بی‌مثل و مانند، با هزاران خاطره‌ی خویش، مرده است.

آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یادبود خوب را در خواب می‌دیده است...

آن چنان که واقعاً گمان می‌کردی (رستم) آن همه، خاطره خوب را در خواب دیده است.

بعد از آن تا مدتی، تا دیر، / یال و رویش را / هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید، / رو به یال و چشم او مالید... /
مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید

بعد از آن تا مدتی طولانی یال و روی رخس را هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید، روی خود را به یال و چشم رخس مالید... صدای مرد نقال
پر از ناله و شیون بود.

و نگاهش مثل خنجر بود: / «و نشست آرام، یال رخس در دستش، / باز با آن آخرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا
شکار؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر؟

نگاه رستم مانند خنجر برنده و تیز بود: و آرام نشست، موهای گردن رخس در دستش، دوباره با آن فکرهای قبلی درگیر بود که: این اتفاق، جنگ
بود یا شکار؟ تفریح و مهمانی بود یا دورویی؟

قصه می‌گوید که بی‌شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نابرا در را بدوزد - هم‌چنان که دوخت - / با کمان و تیر
/ بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه تکه می‌کرد

قصه می‌گوید که قطعاً رستم اگر می‌خواست که شغاد ناجوان‌مرد را بدوزد (هم‌چنان که دوخت) با کمان و تیر بر درختی که به زیرش ایستاده بود
و به آن تکیه داده بود و درون چاه را نگاه می‌کرد.

شعر خوانی - ای میهن

تنیده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن! بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن، ای میهن!

یاد تو ای میهن در تمام وجودم نهفته است و با تمام وجود به تو عشق می‌ورزم



درسنامه درس چهاردهم - سیمرغ



هفت وادی عشق

نام مرحله	نام وادی	ویژگی‌ها
اول	طلب	بی‌تعلقی، رنج‌های فراوان
دوم	عشق	مثل آتش بودن و غرق آتش عشق شدن
سوم	معرفت	آگاه‌شدن و به ارزش و حقیقت خود پی‌بردن
چهارم	استغنا	گذشتن از همه چیز و بی‌اعتنایی به بهشت و جهنم
پنجم	توحید	به وحدت و یگانگی رسیدن
ششم	حیرت	در تحیر و حسرت ماندن
هفتم	فنا	با معشوق یکی شدن

طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه آن‌جاست جلوه گاهم اینجا چه کار دارم؟

من (انسان) طاووس بهشت هستم (بودم) نه جغد این خرابه (دنیا)، جای من بهشت است نه این دنیای بی‌ارزش

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

مرغان جهان شناخته و ناشناخته در مجمعی گرد هم آمدند.

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

همه مرغان گفتند که در این دوره و روزگار هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست (همه پادشاه دارند)

چون بود کاقلم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی‌شاه بودن راه نیست

چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد، درست نیست که بیشتر از این بدون پادشاه بمانیم.

چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار

به جهان (هستی) نگاه کن و ببین که آب پاک (خدای نادیدنی و پاک) چه تأثیری بر همه چیز دارد. (جلوه‌های حق را در همه موجودات ببین)

شیرمردی باید این ره را شگرف زانک ره دور است و دریا ژرف ژرف
 برای پیمودن این راه، مردی شجاع و قدرتمند لازم است / زیرا این راه، طولانی است و دریا عمیق است (مشکلات بر سر راه است)

گل اگر چه هست بس صاحب جمال حسن او در هفته‌ای گیرد زوال
 اگر چه گل بسیار زیبا است اما زیبایی او زود از بین می‌رود.

هرکه داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟
 هر کس که با خورشید (خدا) همدم شود، چگونه می‌تواند به سبب دلبستگی به تعلقات بی ارزش از رسیدن به حق باز ماند؟

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مثنی بی‌خبر
 پس از آن، پرندگان دیگر همگی از روی نادانی بهانه‌هایی آوردند.

گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه است
 هدمد گفت: بر سر راه ما هفت بیابان (هفت مرحله) وجود دارد، وقتی از این هفت بیابان گذشتیم، به درگاه سیمرغ خواهیم رسید.

وا نیامد در جهان زین راه کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس
 هیچ کس در جهان از این راه باز نگشته است و کسی هم از مقدار مسافت این راه آگاهی ندارد.

چون فرو آبی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب
 وقتی که به مرحله طلب برسی هر لحظه با سختی‌های فراوانی رو به‌رو خواهی شد.

مُلک اینجا بایدت انداختن مُلک اینجا بایدت در باختن
 در اینجا (وادی طلب) باید همه دلبستگی‌ها را از خود دور کنی (از دست بدهی)

اولاً تجرید شو از هرچه هست وانگهی از خود بشو یک بار دست
 ابتدا از هر چه وجود دارد خود را پاک کن و سپس از خودت بگذر

بعد ازین وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید
 بعد از این مرحله (طلب)، وادی عشق پدیدار می‌شود / هر کس که به وادی عشق راه‌یافت، عشق همچون آتشی وجودش را فرامی‌گیرد.

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود
 عاشق واقعی کسی است که مانند آتش، گرم و سوزنده و سرکش باشد.

بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی‌ای بی‌پا و سر
 بعد از وادی عشق، وادی معرفت را در نظر تو آشکار می‌کند که انتها ندارد.

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی‌صفت
 وقتی که معرفت الهی چون آفتابی از آسمان این راه با قدر و والا بتابد...

هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش...
 هر کسی به ارزش خود پی می‌برد و مقام حقیقی خود را می‌یابد.

بعد ازین وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنا بود
 مرحله بعد وادی استغناست که در آن ادعا و مقصودی وجود ندارد.

هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است
 در این وادی، هشت بهشت مانند مرده‌ای است و هفت جهنم مانند یخی منجمد است

بعد از این وادی توحید آیدت منزل تفرید و تجرید آیدت
 بعد از این، وادی توحید است که مرحله یکی شدن با معشوق است.

روی‌ها چون زین بیابان درکنند / جمله سر از یک گریبان برگنند
 اگر روندگان این راه از این وادی (توحید) عبور کنند / همه آنها به یگانگی می‌رسند.
 مرد حیران چون رسد این جایگاه / در تحیر مانده و گم کرده راه
 وقتی انسان حیران به این مرحله می‌رسد، سرگردان می‌شود و راه را گم می‌کند.

بعد ازین وادی حیرت آیدت / کار دایم درد و حسرت آیدت
 وادی بعد، حیرت است که کار تو فقط درد و حسرت است.

بعد ازین وادی فقرست و فنا / کی بود اینجا سخن گفتن روا
 وادی بعد، فقر و فناست که در این مرحله حتی نمی‌توان سخن گفت.

وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا / هرکه فانی شد ز خود، مردانه‌ای است
 کسی به وصال معشوق میرسد که از خود بگذرد و این چنین کسی مرد راه است.

صد هزاران سایه جاوید، تو / گم شده بینی ز یک خورشید، تو
 در این مرحله، سایه‌های جاویدی را خواهی دید که در نور خورشید وجود حق، گم هستند.

چون نگه‌کردند آن سی مرغ زود / بی‌شک این سی‌مرغ آن سیمرغ بود
 وقتی آن سی پرند به یکدیگر نگاه کردند متوجه شدند که بدون شک خودشان همان سیمرغی هستند که به دنبال آن بودند.

خویش را دیدند سیمرغ تمام / بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
 خودشان را دیدند که یک سیمرغ کامل هستند و این که سیمرغ در اصل همان سی مرغ است.

محو او گشتند آخر بر دوام / سایه در خورشید گم شد والسلام
 برای همیشه با او یکی شدند مانند سایه‌ای که در خورشید گم می‌شود (خورشید آن را محو می‌کند)

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ / هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی
 من تو را سرو یا ماه نمی‌خوانم، می‌خوانم، به چه علت نخوانم، تو هم ماهی که کلاه بر سر دارد و هم سروی که لباس بر تن دارد.

در این مقام، طرب بی‌تعجب نخواهد دید / که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید
 در این جا شادی بدون رنج نخواهد بود زیرا این خانه پاک و پلیدی هم جای نیکی هست و هم بدی

چه بندی در این سرای مجاز؟ / همت پست کی رسد به فراز؟
 چرا به این دنیای غیر حقیقی وابسته می‌شوی، هیچگاه با کم همتی نمی‌توان به تعالی رسید.

و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون
 و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی است. پس چرا نمی‌بینید؟

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست / در خود بطلب هر آن چه خواهی، که تویی
 هر چه در هستی وجود دارد از تو دور نیست، در هر چه را می‌خواهی در درون خودت به دنبال آن بگرد.

گنج حکمت - کلان تر و اولی تر

اشتیری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجه‌زاد و توشه، گرده ای بیش نبود.
 شتری و گرگی و روباهی دوستانه به سفری رفتند و با آن‌ها از جهت خوراک و آذوغه یک قرص نان بیشتر نبود.
 میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. تا آخر الأمر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به‌زاد بیشتر، بدین‌گرده خوردن اولی
 تر.
 بر سر قرص نان بین آن‌ها درگیری پیش آمد و نهایتاً قرار شد هر کدام که از جهت سنی بزرگتر است برای خوردن قرص نان اولویت دارد.

من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شمارا چراغ فرامی‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!
من آن شب در آن محل حضور داشتم و برای شما چراغی بالا نگه داشتم و به مادرت در به دنیا آوردنت کمک می‌کردم.



درس شانزدهم - کباب غاز



گفت: همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بکند.
گفت همان مقام‌های رده بالا را دعوت کن و بقیه را فعلاً نادیده بگیر و بگذار انتظار بیهوده بکشند.
به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسر عمومی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بزنی
به من ارتباطی ندارد. بلا به دور پسر عمومی خودت است. هر کاری کردی برای خودت کردی.

با حال استیصال پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم»؟
با حال درماندگی پرسیدم پس چه کار کنم؟

در خوش‌زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلمّ وحده و مجلس آرای بلا معارض شده است.
در خوب صحبت کردن و پرحرفی و شوخی و ... همه را وادار به سکوت کرد و تنها سخنگو و بزم‌آرای بدون رقیب شده است.

یکی از حضار چنان محظوظ گردیده بود که جلورفته جبهه شاعر را بوسیده...
یکی از حاضرین چنان بهره‌ور شد که جلورفته و پیشانی شاعر را بوسید...

پنج انگشت دعاگو بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست.
اثر پنج انگشت راست و کشیده بر روی صورت سرخ شده آقای استادی اثر گذاشت.

سخن گفته‌دگر باز نیابد به دهن اول اندیشه‌کنند مرد که عاقل باشد
حرفی که از دهان خارج شد دیگر به دهان باز نمی‌گردد بنابراین مرد عاقل قبل از حرف زدن فکر می‌کند.

روان خوانی - ارمیا

و مارمیت اذرمیت و لکن الله رمی

و تیر را پرتاب کردی چه پرتاب کردنی در حالی که خدا تیر را پرتاب کرد.

ز یزدان دان نه از ارکان که کوتاه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد تو آن را از بنان بینی

همه چیز را از خدا بدان نه از عناصر اربعه، چراکه کوتاه فکری است که خطی را که عقل فرمان ترسیم می‌دهد، تو گمان می‌کنی انگشت ترسیم کرده است.



درس هفدهم - خنده تو



«لب خندان بیاور چون لب جام»

اگر خونین دلی از جور ایام

اگر از ظلم روزگار در رنج و ناراحتی هستی مانند جام شراب (که دلش خون است = شراب را به خون تشبیه می‌کند) شاد و خندان باش



درس هجدهم - عشق جاودانی



آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟
آیا در تصور انسانی چیزی می‌تواند وجود داشته باشد که قلم قادر به نوشتن آن باشد و من آن را برای تو ننوشته باشم (به تصویر کشیده باشم؟)

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن یا نوشتن وجود دارد که بتواند عشق مرا نسبت به تو و همچنین خوبی‌های تو را بیان کند؟ و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند ... و نه اهمیتی به پیری و کهنسالی می‌دهد بلکه همیشه عشق آغازین و قدیمی را موضوع کتاب و نامه خود قرار می‌دهد. یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است غم عشق یک داستان مشخص دارد و عجیب است که این داستان را از هر کس می‌شنوم برایم تازه و غیر تکراری است.



الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

خداوندا وجودی عاشق به من ببخش و در آن، دلی سرشار از سوز عشق قرار بده.

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده، غیر از آب و گل نیست

دلی که بهره‌ای از عشق ندارد، دل نیست؛ زیرا دلی که عشق ندارد، بی ارزش است.

کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد

خدایا به من روح و باطنی عاشق ببخش و دلی سرشار از عشق و غم عشق

به سوزی ده کلامم را روایی کز آن گرمی کند آتش گدایی

خداوندا سخنم را با سوز عشق خود، آن چنان اعتباری و حرارتی ببخش؛ که آتش، حرارت را از سخن من گدایی کند)

دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانه را بیانی آتشین ده

خداوندا مرا عاشق کن و به من قدرتی بده که همیشه سخن عاشقانه بگویم

ندارد راه فکرم روشنایی ز لطف پرتوی دارم گدایی

خداوندا فکر من آگاه نیست (عقلم ناتوان است) از سر لطف به من آگاهی و توانایی ببخش

اگر لطف تو نبود (نب ود) پرتو انداز کجا فکر و کجا گنجینه راز؟

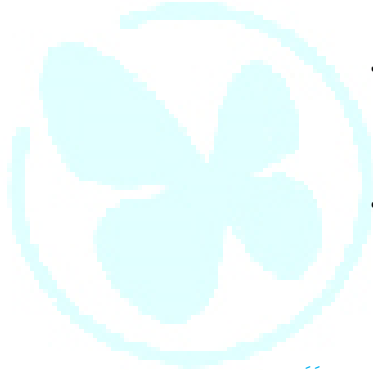
اگر لطف تو شامل حال ما نشود از اندیشه و معرفت خبری نخواهد بود.

پرسش‌های دشوار کارگاه‌ها

درس یکم - شکر نعمت

کارگاه متن پژوهی

- ۱- در کدام قسمت از متن درس، «جهش ضمیر» دیده می‌شود؟ دلیل خود را بنویسید.
«بوی گلم چنان مست کرد، که دامنم از دست برفت.» جای ضمیر «م» بعد از «مست» است = بوی گل چنان مستم کرد)
۲- در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.
طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت است. / در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب است.



- فعل «است»، به قرینه لفظی حذف شده است.
بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
فعل «است» به قرینه معنوی بعد از «به» حذف شده است. / همان بهتر است که بنده ..
۳- واژه‌های مشخص شده نماد چه مفاهیمی هستند؟
ای مرغ سحر! عشق ز پروانه به ما موز کان سوخته را جان شد و آواز نیا مد
مرغ سحر: نماد عاشق غیرحقیقی / پروانه: عاشق حقیقی
۴- با توجه به عبارتهای زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.
- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.
- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.
«تشبیه» آرایه مشترک است. «باران رحمت»، «خوان نعمت»، «فراش بادصبا»، «دایه ابر بهاری»، «بنات نبات»، «مهد زمین» = اضافه تشبیهی

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

فرش زمردین: استعاره از سبزه‌ها (این ترکیب وصفی است)

۵- مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

= نباید از یاد خدای روزی‌دهنده غافل شد

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که نوح باشد کشتیان؟

= امید امت پیامبر (ص) به شفاعت ایشان در روز قیامت

گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

عاشق در وصف خدای بی‌نشان ناتوان است

۶- از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقاش نمی‌بیند که نقشی بر کند وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای

چون به درخت گل... برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

درس دوم - مست و هو شیار

کارگاه متن پژوهی

۷- فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

گفت: «زدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

شویم=برویم / نیست=جود نداشته باشد

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

نیست در مصراع اول=فعل اسنادی، در مصراع دوم= وجود ندارد (غیر اسنادی)

ریشه‌های ما به آب / شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم.

می‌شویم= فعل اسنادی

۸- سروده زیر را از نظر شیوه گفت وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت و گو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟
 بگفت آن جا به صنعت در چه کو شدند؟ بگفت آنده خرنند و جان فروشند
 بگفت تا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق بازان این عجب نیست
 ...

این شیوه گفت‌وگو در ادب فارسی مناظره نامیده می‌شود. مبتکر آن اسدی توسی (قرن چهارم هـ) است. در میان شاعران معاصر پروین اعتصامی قطعات زیبایی به شیوه مناظره سروده است.

۹- هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟
 گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» = رشوه‌خواری حاکمان
 گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست» = نابسامانی‌های اجتماعی

۱۰- در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تأکید شده است؟
 گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه» ملاک سنجش انسانیت عقل و شعور است نه ظاهر
 گفت: «در سر عقل باید، بی‌کلاهی عار نیست»
 گفت: «می بسیار خوردی؛ زان چنین بی خود شدی» گناه به هر نسبتی گناه است و کم و زیاد ندارد.
 گفت: «ای بیهوده‌گو، حرف کم و بسیار نیست»

شعرخوانی - در مکتب حقایق

۱۱ - مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت‌های زیر را بیان کنید.
 الف) بیت‌های سوم و پنجم:
 دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
 گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد / بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی
 ترک تعلقات موجب تعالی و ارزشمندی می‌شود
 ب) بیت‌های ششم و نهم:
 یک دم غریب بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
 بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
 توصیه به توکل به خداوند

درس سوم - آزادی/دفتر زمانه



۱۲- واژه «همت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید.

الف- همت اگر سلسله جنبان شود / مور تواند که سلسله پیمان شود
 ب- همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس / که دراز است ره مقصد و من نو سفرم
 الف: عزم و اراده / ب: عنایت و توجه

۱۳- در بیت زیر، «نهاد» و «مسند» را مشخص کنید.

در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هرکس که فکر جامعه را محترم نداشت
 نهاد: کل مصرع دوم («هرکس» هم می‌توان نهاد باشد) / محترم: هر دو مصرع مسند

۱۴- در کدام بیت‌ها، یکی از ارکان جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

بیت ۳: فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس نکند، مثل من است (هرکس فکری برای خود بنماید: حذف مفعول به قرینه لفظی)

بیت ۴: خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است. (زاشک ویران کنش: حذف نهاد «تو» به قرینه لفظی)

بیت ۵: جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است. (جامه کمتر از کفن است: حذف نهاد به قرینه لفظی)

۱۵- کدام یک از ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

الف- ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسسک مرغ گرفتار قفس، هم‌چو من است
 مرغ اسیر: معنای مجازی (خود شاعر) / مرغ گرفتار: معنی حقیقی

ب- بدین شکسته بیت الحزن که می‌آرد / نشان یوسف دل از چه ز خدا نش؟

معنای مجازی: دل

پ- در بیت الاحزان در آمد و نالید؛ چنانچه هر پرنده بر بالای سر یعقوب بود، بنالید.

معنای حقیقی: خانه‌ای پر از غم و ناراحتی که حضرت یعقوب (ع) در فراق حضرت یوسف ساخته است.

۱۶- با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جم شید جم نداشت
در دفتر زمانه فتنه نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

الف- درباره تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید

جمشید پادشاه ایران جامی داشت و با نگاه کردن به آن چیزهایی را می‌دید که دیگران نمی‌دیدند. قدرت و ثروت زیاد او را مغرور کرد تا حدی که ادعای خدایی کرد و همین غرور موجب نابودی‌اش به دست ضحاک گردید.

ب- مصرع‌های مشخص شده را با توجه به آرایه «کنایه» بررسی کنید.

بیت اول: تهی بودن جیب از مال (از فقر و بی‌چیزی) / تهی بودن جام از می (ناخوشی و غمگینی)
بیت دوم: از قلم افتادن (فراموش شدن)

۱۷- شعر «آزادی» نمونه‌ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمد علی شاه اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت‌های زیر را بنویسید.

آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم / ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است
ظلم محمد علی شاه قاجار.

خا نه‌ای کاو شود از دست ا جانب آباد / زا شک ویران کنش آن خانه که بیت‌الحن است
بیگانه ستیزی، وطن پرستی

۱۸- در متن درس، مقصود از موارد زیر چیست؟

الف- رفیقی که به طرف چمن است:

مردمی که آزاد هستند و با ظلم مبارزه نمی‌کنند.

ب- مردم صاحب قلم:

انسان‌های روشنفکر

۱۹- به غزل‌هایی که محتوای آن‌ها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می‌گویند؛ در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده‌های شاعرانی چون محمد تقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می‌توان نمونه‌های آن را یافت...

این پرسش خود دربردارنده تعریف غزل اجتماعی است.

۲۰- فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟
موافق ثابت قدم (عملگرا و مبارز)

۲۱- با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

جامه ای کاو نشود غرق به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل / دل نثار است تقلال، جان فدای آزادی

میهن دوستی تا سرحد مرگ

درس پنجم - دماوندیه



۲۲- معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

سریر / ملک عطا داد کرد گار تو را / به جای خویش دهد هر چه کرد گار دهد
سریر: اورند (تخت)

- دردناک است که در دام شغال افتد شیر / یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم
فرومایه: سفله (پست)

۲۳- در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

الف) تو مشقت درشت روزگاری / از گردش قرن‌ها پس‌افکنند

ب) زین بی‌خردان سفله بستان / داد دل مردم خردمند
مشقت روزگار، گردش قرن‌ها، داد دل، دل مردم.

۲۴- در کدام بیت‌ها آرایه حسن تعلیل که به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

- تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دلبد

علت قرار گرفتن قله دماوند در پشت ابرها شاعرانه است (بیزاری از مردم نادان)

- تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند
 علت وجود برف روی کوه دماوند شاعرانه است (مانند مرهمی است برای کاهش درد و ورم)

۲۵- در بیت‌های زیر استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند

کلاه‌خودی از سیم: استعاره از برف روی قله (قله برفی) / کمر بند آهنی: استعاره از سنگ‌ها و صخره‌های میانه کوه/ آتش: حرف‌های تند و آتشین / سر و میان و کمر بند برای دماوند، مخاطب قرار دادن دماوند: استعاره کنایی (تشخیص)

۲۶- محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف- مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته‌جان» چیست؟

دماوند: روشنفکرانی که سکوت اختیار کرده‌اند/ سوخته‌جان: خود شاعر

ب- چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید:

تو قلب فسرده ز مینی از درد، ورم نموده یک چند

سکوت در برابر ظلم و خودخوری موجب بیماری و ناراحتی دماوند (روشنفکرانی که سکوت اختیار کرده‌اند) شده است.

۲۷- مفهوم مشترک بیت‌های زیر را بنویسید.

شو منفجر ای دل ز ما نه وان آتش خود نهفته میسند

برآور هرچه اندر سینه داری سرودی، ناله‌ای، آهی، فغانی

سحر بر شاخسار بوستانی چه خوش می‌گفت مرغ نغمه‌خوانی

توصیه به حرف زدن علیه ظلم و بیان ناراحتی‌ها

درس ششم - نی‌نامه



۲۸- معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

چه نیکو گفت با جم شید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سوز

گر ایدونک دستور باشد کنون بگو بد سخن پیش تو رهنمون

بیت اول دستور = وزیر بیت دوم = اجازه و فرمان

۲۹- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیر شدن روز» و «بیگاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

خیر، در بیت اول: دیر شدن روز (به پایان رسیدن عمر) و در بیت دوم: بی‌گاه شدن (به پایان رسیدن روز)

۳۰- بیت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

الف) کار کرد «را»: رای اضافه (لیک برای چشم و گوش آن نور وجود ندارد) است.

ب) نقش دستوری قسمت‌های مشخص شده: دور: مسند، آن نور: نهاد («نیست» یا «وجود ندارد» برمی‌گردد به «آن نور»)

۳۱- بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس تام (همسان) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

این واژه‌ها جناس همسان ایجاد می‌کنند: مصراع اول: نیست (فعل اسنادی)، باد (هوا) / مصراع دوم: نیست (اسم: نابود)، باد (فعل دعایی)

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده‌های پرده‌های ما درید

این واژه‌ها جناس همسان ایجاد می‌کنند: پرده اول: اصطلاحی در موسیقی، پرده دوم: حجاب

۳۲- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

نی: خود مولانا و انسان آگاه از حقایق عالم معنا / نیستان: عالم معنا
 ۳۳- کدام بیت، به این سخن مشهور: «کل شیء يرجع إلى أصله.» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می‌گردد.) اشاره دارد؟ هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش (بازگشت به اصل)

۳۴- حافظ در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.
 الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز / هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

-تصورات شخصی مانع درک حقیقت می‌شود.
 تناسب معنایی با:

هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من
 محرم این هوش، جز بی‌هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست
 در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام
 ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر / بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
 بی‌اعتنایی به گذر عمر
 تناسب با:
 روزها گر رفت، گو رو، باک نیست / تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

۳۵- جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درسی کامل کنید.

بیت	مفهوم
۱۳	راه پر خطر عشق
۷	ناتوانی حواس ظاهری از درک حقایق هستی
۱۷	اشتیاق پایان ناپذیر عاشق
۱۲	تفاوت ظرفیت وجودی افراد در مقابل عشق
۱۰	عشق، منشأ هستی است.

درس هفتم - درحقیقت عشق



۳۶- از متن درس برای قسمت‌های مشخص شده، معادل معنایی مناسب بیابید.

بیم آن است کز غم عشقت / سر بر آرد دلم به شیدایی

شیدایی: سودایی

درد هر کس را که بینی در حقیقت چاره‌ای است / من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم

ناگزیر: لابد

۳۷- کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

بین آخر که آن پروا نه خوش / چگو نه می‌زند خود را به آتش

جواز شمعی رسد پروانه را نور / در آید پر ز نان پروا نه از دور

پروانه: نماد «عاشق حقیقی»

۳۸- درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع / لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست

عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده روی ننماید. (هر کسی ظرفیت و لیاقت عشق را ندارد)

ب) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم / حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.

پ) بی‌عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ / یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

وجود عاشق از عشق است. بی‌عشق چگونه زندگانی کند. حیات از عشق می‌شناس و ممت بی‌عشق می‌یاب.

ت) می‌تواند حلقه بر در زد حریم حسن را / در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب است

به حسن- که مطلوب همه است- دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق. (راه پرخطر عشق)

درس هشتم - از پاریز تا پاریس



۳۹- واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف بر نمط عشق اگر، پای نهی طاق نه
 ب) نهاده به طاق اندرون تخت زر نشانده به هر پایه‌ای در گهر
 پ) چون ابروی مع شوقان با طاق و رواق است چون روی پری رویان با رنگ و نگار است
 الف: فرد، یکتا/ ب: ایوان / پ: خمیدگی و قوس.

۴۰- عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

دنیا: مجازاً: مردم دنیا/ چشم داشتن (کنایه از انتظار و توقع داشتن) / چشم می‌زد (کنایه از فرمان بردن، ترسیدن)

ب) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟

جناس همسان (تام): کی: مصراع اول (پادشاه) مصراع دوم (چه وقت) / واج آرایی: (ک) / تلمیح: اشاره به نام کاووس پادشاه ایران

پ) دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

واج آرایی (د، ر، م) / تضاد (دم گرمی و دم سردی) / کنایه (دم گرمی: امیدواری، دم سردی: ناامیدی) / مرداد (مجازاً تابستان، دی (مجازاً زمستان).

۴۱- عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

«از بیم عقرب جرارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.»
 از چاله به چاله افتادن

۴۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

بیت	مفهوم کلی
با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می‌اش نام نهادند	ناپایداری دنیا
آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی‌اش نام نهادند	تاکید بر وجود راهنما و مرشد

درس نهم - کویر



۴۳- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه‌های معادل بیابید.

باد گرم مهلک: (سُموم) تماشا: (نظاره) آویزان: (معلق) نگرش: (تلقی)

درس دهم - فصل شکوفایی



۴۴- در متن درس واژه‌ای بیابید که هم‌آوای آن در زبان فارسی وجود دارد.

غریب: بیگانه = قریب: نزدیک

۴۵- در متن درس کدام گروه‌های اسمی در نقش مفعول به کار رفته‌اند؟

اگر سوخت غم پرگوبار من و تو (برگوبار: مفعول) / غیر از شب آیا چه می‌دید (چه: مفعول) / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو (بهار: مفعول)

۴۶- در بیت زیر «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟

آن‌جا در این برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو

برزخ سرد: دوران قبل از انقلاب / شب: ظلم

۴۷- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟

چون رود ام‌یدوارم، بی تاہم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

حرکت به سوی اتحاد، پیروزی، انقلاب

درس یازدهم - آن شب عزیز



۴۸- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم بیدار شود ز خواب نوشین
تا باز کند به روی عالم دیباجه خاطرات شیرین
از لاله دهد به سبزه زیور ای دوست، مرا به خاطر آورا!

ارتباط با : و حالا دلخوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

درس دوازدهم - گذر سیاوش از آتش



۴۹- همان‌طور که می‌دانیم به دو روش زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله

- توجه به روابط معنایی واژگان

اکنون بنویسید با کدام یک از روش‌های بالا می‌توان به معنای واژه (اندیشه) در بیت‌های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد، شبیخون کنیم زدل ترس و اندیشه بیرون کنیم
روابط معنایی واژگان (ترادف با ترس)

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب‌دلان را پیشه این است
قرار دادن در جمله (اندیشه: فکر)

ج) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت
روابط معنایی واژگان (اندیشه: غم و نگرانی که با شادی تضاد دارد)

۵۰- بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید.

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

سرانجام گفت از هر دوان نه مرا دل (دل من) ایمن گردد و نه روانم روشن گردد.

۵۱- کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی ببا ید زدن سنگ را بر سبو
سنگ را بر سبو زدن: آزمایش کردن

ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت
تنگ دل (غمگین، ناامید) جنگ آتش ساختن (از آتش عبور کردن)

۵۲- دو نمونه «مجاز» را در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

سِر پر ز شرم و بهایی مراست اگر بی‌گناهم رهایی مراست = سر: وجود
سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل جنگ آتش بساخت = سیه: اسب سیاه

۵۳- برای هر یک از زمینه‌های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.

- قهرمانی:

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت

- خرق عادت:

چنان آمد اسب و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو پیش، پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

- ملی:

چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند
مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

۵۴- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط در متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

مفهوم مشترک	بیت متن درس	بیت
تسلیم در برابر سرنوشت	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	ضربت گردون دون، آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست
ترجیح مرگ به زندگی ننگین	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ

درس سیزدهم - خوان هشتم



۵۵- متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند.

با اهل فنا دارد هرکس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد

صلح: کین / یکرنگی: تزویر

۵۶- در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.

«هفت خوان را زاد سرو مرو/یا به قولی ماخ سالار آن گرامی‌مرد/آن هریوه خوب و پاک آیین-روایت کرد؛
خوان هشتم را/من روایت می‌کنم اکنون...»

هفت خوان: صفت شمارشی + هسته (خوان) / آن گرامی‌مرد: صفت اشاره (آن) + هسته (مرد) + صفت (گرامی) / آن هریوه خوب: صفت اشاره (آن) + هسته (هریوه) + صفت (خوب و پاک آیین / خوان هشتم: هسته (خوان) + صفت شمارشی (هشتم)

۵۷- در این سروده «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

رستم: قهرمان شجاع ملی / شغاد: انسان‌های تزویرگر

۵۸- قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد.

کلید گنج مروارید (استعاره از لبخند) / مروارید (استعاره از دندان) / گنج (استعاره از دهان)

ب) همگنان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید.

تشبیه (همگنان مانند صدف و مرد نقال مانند مروارید) / مراعات نظیر: صدف و مروارید / واج‌آرایی (ر)

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

اضافه استعاری: دهان خوان هشتم / طعمه بودن: کنایه از گرفتار بودن / تشبیه: پهلوان هفت خوان مانند طعمه در دام خوان هشتم بود

۵۹- مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

داستان کشته شدن رستم به دست شغاد

درس چهاردهم - سی مرغ و سیمرغ



۶۰- معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی

قبا: پوشش، لباس

در این مقام، طرب بی‌تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید

تعب: رنج و سختی

اولا تجرید شو از هر چه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست

تجرید: ترک تعلقات دنیوی

۶۱- اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دا تم درد و حسرت آیدت

بعد از این (قید) + وادی حیرت (نهاد) + بر تو (متمم) + می‌آید و کار (نهاد) + تو (مضاف‌الیه) + دائم (قید) درد و حسرت (مسنود معطوف به مسند) می‌شود (فعل اسنادی).

۶۲- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی...

معدوف «ما» بدل برای کوه قاف

- ۶۳- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟
 بلبل: نماد انسان‌های شیفته جلوه‌های ظاهری / باز: نماد انسان‌های جاه‌طلب
- ۶۴- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه‌های ادبی دیگر بهره گرفته است؟
 عا شق آن با شد که چون آتش بود گرم رو، سوز نده و سرکش بود
 وجه شبه: مصراع دوم. در مصراع دوم هم «سرکش» ایهام دارد (تسلیم ناپذیر - زبانه کش)
- ۶۵- درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.
 طاووس باغ قدسم، نی بوم این خرابه آن جاست جلوه‌گام، این‌جا چه کار دارم؟
 به داستان طاووس در بهشت و همکاری با مار برای فریب آدم اشاره می‌کند.
- ۶۶- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟
 الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است وادی فقر و فنا
 ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟ وادی طلب
 پ) چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار وادی توحید
- ۶۷- با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.
 «و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون: و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی است. پس چرا نمی‌بینید؟»
 ای نسیخه نامه الهی، که تویی وی آینه جمال شاهی، که تویی بیرون ز توییست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی خودشناسی مقدمه خداشناسی است

درس شانزدهم - کباب غاز



- ۶۸- مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.
 معهود: معمول / ببحوحه: گیرودار، حین / وجنات: عارض، عذار
- ۶۹- با توجه به عبارت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.
 مصطفی گفت: «من تخلص را از زاوید و از جمله رسوم و عادت می‌دانم که باید متروک گردد.»
 الف- «مفعول»ها را مشخص کنید.
 مفعول‌ها: ۱- «من تخلص را از زاوید و از جمله رسوم و عادت می‌دانم که باید متروک گردد» (چه چیزی را گفت؟) / ۲- تخلص
 ب- جمله‌ها را با توجه به کاربرد «مسند» بررسی کنید.
 مسندها: از زاوید و از جمله رسوم و عادت / متروک
- ۷۰- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.
 داغ کردن پشت دست (پشیمان شدن، عبرت گرفتن) / سماق مکیدن (انتظار بیهوده کشیدن) / چندمرده حلاج بودن: (توانایی و عرضه داشتن)
- ۷۱- نویسنده در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟
 سپردن کارهای مهم به افرادی که توان انجام آن کار را ندارند.
- ۷۲- از متن درس، مثل متناسب با هر یک از این سروده‌های سعدی بیابید و مقصود اصلی آن‌ها را بیان کنید.
 الف- گلّه ما را گله از گرگ نیست کاین همه بیدادش بان می‌کند
 از ماست که برماست = منشا مشکلات ما عملکرد خود ماست
 ب- سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل با شد
 تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد = از دست دادن فرصت

درس هفدهم - خنده تو



- ۷۳- برای واژه «آخته» دو معادل معنایی بنویسید.
 آهیخته، برکشیده
- ۷۴- در زبان فارسی «ان» یکی از نشانه‌های جمع است مانند کاربرد «ان» در کلمه «یاران»، اما کلماتی که با «ان» همراه‌اند، گاه بر مفهوم جمع دلالت نمی‌کنند.

به نمونه‌های توجه کنید: سحرگاهان (هنگام سحر) / دیلمان (مکان دیلم‌ها، مکان زندگی مردم دیلم) / کوهان (کوهان شتر: مانند کوه) کاویان (منسوب به کاوه) / خواهان (صفت فاعلی) مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید.

بهاران: (زمان: هنگام بهار) / بایکان: (نسبی: منسوب به بابک) / خاوران: (مکان، سرزمین خاور) / خندان: (صفت فاعلی) ۷۵- این بخش از سروده «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.

«نان را از من بگیر اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، / اما خنده‌ات را نه. / گل سرخ را از من بگیر.»
«نان و هوا» نماد زندگی / «گل سرخ» نماد عشق

۷۶- در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه‌های ادبی بهره گرفته است؟

«... اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.»

خنده‌ات که... درها را به رویم می‌گشاید (استعاره کنایی: تشخیص) / درهای زندگی (اضافه استعاری) / در زندگی را به روی کسی گشودن (کنایه از امیدوار کردن به زندگی)

درس هجدهم - عشق جاودانی



۷۷- واژه «صحیفه» را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.

صحیفه: کتاب، کتاب کوچک، ورق کتاب، نامه، روزنامه.

۷۸- در متن، نمونه‌ای از استفهام انکاری مشخص کنید.

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟

۷۹- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟

همواره معشوق را جوان دیدن، توجه به احساس اولیه عشق

۸۰- در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تاکید شده است؟

«چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که / بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را باز گو کند.»

بی کرانگی عشق و خوبی‌های معشوق

۸۱- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می شنوم نامکرر است

«هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم: «که تو از آن منی و من از آن تو / درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.»

ستایش: ملکا، ذکر تو گویم

پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن

تحفه: هدیه، ارمغان

ثنا: ستایش، سپاس

جزا: پاداش کار نیک

جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.

جود: بخشش، سخاوت، کرم

حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیپوده انجام نمی‌دهد.

رحیم: بسیار مهربان از نام‌ها و صفات خداوند

روی: چاره، امکان، راه

سرور: شادی، خوشحالی

سزا: سزوار، شایسته، لایق

شبه: مانند، مثل، همسان

عز: ارجمندی، گرامی شدن، مقابل دُلّ

فضل: بخشش، کرم

کریم: بسیار بخشنده، بخشنیده، از نام‌ها و صفات خداوند

ملک: پادشاه، خداوند

نماینده: آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده

وهم: پندار، تصوّر، خیال

یقین: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.

درس یکم: شکر نعمت گنج حکمت: گمان

اعراض: روی گردان از چیزی، روی گردانی، انصراف

انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی

انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن

تضرع: زاری کردن، التماس کردن

باسق: بلند

بنات: چ بنت، دختران

بنان: سرانگشت، انگشت

تاک: درخت انگور، رز

تتمه: باقی‌مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت

تحیر: سرگشتگی، سرگردانی

تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

جسیم: خوش اندام

حلیه: زیور، زینت

خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده

دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.

ربیع: بهار

روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛

وظیفه روزی: رزق مقرر و معین

تسعیر: شفاعت کننده

شهد: عسل؛ شهید فایق: عسل خالص

صفت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

عاکفان: چ عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.

عز و جل: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.

عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشیره، شیره

فاحش: آشکار، واضح

فایق: برگزیده، برتر

فزاشی: فرش گستر، گسترده فرش

قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.

قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن

قسیم: صاحب جمال

کاینات: چ کاینه، همه موجودات جهان

کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن

مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیرحق

مزید: افزونی، زیادی

معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است.

معترف: اقرارکننده، اعتراف کننده

مفرح: شادی بخش، فرح‌انگیز

ممد: مددکننده، یاری‌رساننده

منکر: زشت، ناپسند

موسم: فصل، هنگام، زمان

مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه نا؛ و بزرگی

مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌بزد.

مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.

نیات: گیاه، زستنی

نی: پیغمبر، پیام آور، رسول

نسیم: خوش بو

واصفان: چ واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان

ورق: برگ

وسیم: دارای نشان پیامبری

وظیفه: مقرری، وجه معاش

درس دوم: مست و هشیار

شعر خوانی: در مکتب حقایق

ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلم و مربی است.

افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.

اکراه: ناخوشایندبودن، ناخوشایند داشتن امری

تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری

حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم

خمار: می‌فروش

داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد

درهم: دَرَم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده

است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.

دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس، مطلق پول است؛ وزن

و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است.

ذوالجلال: خداوند بزرگواری، صاحب بزرگی

زاهد: پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد.

صنعت: پیشه، کار، حرفه

صواب: درست، پسندیده، مصلحت

غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.

مدام: همیشه، پیوسته، می

ملک: سرزمین، کشور، مملکت؛ دار ملک: دارالملک، پایتخت

واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو

والی: حاکم، فرمانروا

وجه: ذات، وجود

درس سوم: آزادی

گنج حکمت: خاکریز

اجانب: چ اجنبی، بیگانگان

احداث شدن: ساخته شدن

استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن

بیت الاحزان: خانه غم‌ها، جای بسیار غم‌انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه السلام

در آن در غم فراقِ یوسف علیه السلام گریه می‌کرده است.

بیت الحزن: خانه غم، ماتمکه

ثابت قدم: ثابت‌رأی و ثابت عزم، دارای اراده قوی

سلسله چناب: محزک، آن که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد.

طرزف: کناره، کنار

مسلك: روش، طریق

موافق: هم‌رای و همراه

درس پنجم: دماوندیه

روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود

آوند: آونگ، آویزان، آویخته
ارغند: خشمگین و قهرآلودبگسل: پاره کن، جداکن؛ در متن درس: ناپود کن
پس افکند: پس افکنده، میراث
زُل زدن: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن

ستوران: چ ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر

سریر: تخت پادشاهی، اورنگ

سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است.

سفله: فرومایه، بدسرشت

سلانه سلانه: آرام آرام، به آهستگی

شُرزه: خشمگین، غضبناک

ضمداد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضمد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن

عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش ناپود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.

عطا: بخشش، دهش

فسرده: یخ زده، منجمد

فغان: ناله و زاری، فریاد

کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر
کله خود: کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند.گرزه: ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک
معجز: سرپوش، روسری

معطل: بیکار، بلا تکلیف؛ معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن

نحس: شوم، بدیمن، بداختر

درس ششم: نی نامه

گنج حکمت: آفتابِ جمال حق

اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی

ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این چنین

بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کند است.

بی‌گاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب، حجاب

تاب: فروغ، پرتو

تریاق: پادزهر، ضد زهر

حریف: دوست، همدم، همراه

حسب: برابر، اندازه، بر طبق

خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند.

دستور: اجازه، راهنما، وزیر

دمساز: مونس، همراز، درد آشنا

سور: جشن، عروسی

شرحه شرحه: پاره پاره؛ شرحه: پاره گوستی که از درازا بریده باشند.

شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند.

ظن: گمان، پندار

مستغرق: مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن: حیران

و شیفته شدن

مستمع: شنونده، گوش دارنده

مستور: پوشیده، پنهان

نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند

درس هفتم: در حقیقت عشق

شعرخوانی: صبح ستاره باران

بزم: محفل، ضیافت

بی خودی: بی‌هوشی، حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن

جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی

جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند

حُسن: نیکویی، زیبایی

روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد.

سامان: درخور، میسر، امکان

سودا: خیال، دیوانگی، اشتیاق

شیدایی: دیوانگی

فرضی: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است.

قوت: خوراک، رمق، نیرو

کمال: کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفات‌های خوب

محب: دوستدار، یار، عاشق

مَمات: مرگ، مُردن

نغمه: نوا، ترانه، سرود

درس هشتم: از پاریز تا پاریس

گنج حکمت: سه مرکب زندگی

اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن

استبعاد: دوراندستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری

بازیسته: وابسته، پیوسته و مرتبط

پانوراما: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان‌که هر کس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.

تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن

جزاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود.

حواله: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت‌کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.

چریغ: تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان؛ چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح‌زود

چشمگیر: شایان توجه، بارز و مهم

رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم

سر پُر زدن: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سر پُر زدن» می‌گویند.

سوء هاضمه: بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سردل یا نفخ همراه است.

صباح: بامداد، سپیده‌دم، پگاه

طاق: سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که

با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دو تیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند.

طَبَق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگاه‌داری یا حمل اشیاء به‌بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.

طیلسان: نوعی ردا

عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز

غایت القصوی: حد نهایی چیزی، کمال مطلوب

فرخنده پی: خوش قدم، نیک‌پی، خوش‌یمن

فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل ۶ کیلومتر

کازیه: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.

کی: پادشاه. هر یک از پادشاهان سلسله کیان

کیانی: منسوب به کیان؛ کیان: کی‌ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی‌قباد تا دارا

مار غاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛

غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت

مستعجل: زودگذر، شتابنده

مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند.

مَرکب: اسب، آنچه بر آن سوار شوند.

نَمَط: روش، طریقه

درس نهم: کویر

روان خوانی: بوی جوی مولیان

آستانه: آستان، آغاز

اپدیت: جاودانگی، پایداری، بی‌کراتگی

ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام

استشمام: بویدن

اسرا: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم

اندوه گسار: غم‌گسار

انگاره: طرح، نقشه

اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا

ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشین زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد

بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی

بَن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی

پرنیان: پارچه آبریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر

تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی

تفرّج‌گاه: گردشگاه، جای تفرّج، تماشاگاه

تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر

تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما

حکمت: فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی

دل‌اویز: پسندیده، خوب، زیبا

سَموم: باد بسیار گرم و زبان‌رساننده

شیدر: گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شیدر دوچین: شیدری که دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.

شیهه: صدا و آواز اسب

طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده

عدلیه: دادگستری

غرفه: بالاخانه، هر یک از اتاق‌های کوچکی که

در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است.

فقه: علم احکام شرعیه، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است.

قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین

قدس: پاکی، صفا، قداست

قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند.

کمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان

کهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.

کزند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.

گرمسیر: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر

ماورا: فراسو، آن‌سو، ماسوا، برتر

ماوراءالطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها

مباهات: افتخار، سرافرازی

مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن

معلق: آویزان، آویخته شده

مدرس: محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن

نشسته: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی

نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگرستن

یغما: غارت، تاراج؛ به یغمارفتن: غارت شدن

درس دهم: فصل شکوفایی گنج حکمت: تیرانا!

برزخ: حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت

چشمداشت: انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛ چشم‌داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن

داعیه: ادعا

زخمه: ضربه، ضربه زدن

گشاده دستی: بخشندگی، سخاوت

درس یازدهم: آن شب عزیز شعرخوانی: شکوه چشمان تو

بی حفاظ: بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.

تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدیدکردن کسی گفته می‌شود.

پگاه: صبح زود، هنگام سحر

تعلل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن

جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه

حزین: غم‌انگیز

حمایل: نگه‌دارنده، محافظ؛ حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر

حیثیت: آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود.

خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌شود.

دنچ: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت‌وآمد

دیباچه: آغاز و مقدمه هر نوشته

روضه: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین علیه‌السلام خوانده

می‌شود؛ ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی

شامه: حس بویایی

شرف: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به وجود می‌آید.

شَبَح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی

طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح‌دادن به سوالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر

کلافه: بی‌تاب و ناراحت به علت قرارگرفتن در وضع آزاردهنده

گردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.

متقاعد: مجاب شده، مجاب؛ متقاعدکردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن

مجسم: به صورت جسم درآمده، تجسم یافته

محضر: دفترخانه، دادگاه

معبر: محل عبور، گذرگاه

مُسلم: پیرو دین اسلام

مُصر: اصرار کننده، پافشاری کننده

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش گنج حکمت: به جوانمردی کوش

آزرم: شرم، حیا

ارتفاع: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت

اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر

ایمن: در امن، دل آسوده

بریان: در لغت کباب‌شده و پخته‌شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان‌شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن

پُرمايه: گران‌مایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی

تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک

تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت

تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن

تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب‌داری

حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع

حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا

خستن: زخمی کردن، مجروح کردن

خود: کلاه‌خود

خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج

دستور: وزیر، مشاور

زوال: نابودی، از بین رفتن

سیو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگاه‌داشتن مایعات

سمن: نوعی درخت گل، یاسمن

سپردن: طی کردن، پیمودن

شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب

طرح افکندن: کنایه از بنهاندن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان‌ظلم نهادن

عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی

عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به‌ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران

غربت: غریبی، دوری از خانمان

غو: بانگ و خروش، فریاد

فره‌یختگی: فره‌یخته‌بودن، فره‌یخته: برخوردار از سطح‌والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ

فریادرس: یاور، دستگیر

کُربت: غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم

مقرّرشدن: قرارگرفتن، ثبات و دوام یافتن

موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور

ملک: پادشاه، سلطان

مکاید: چ مکیده یا مکیدت؛ کیده‌ها، مکرها، حیل‌ها

نقصان: کم‌شدن، کاهش یافتن

نمازبردن: تعظیم کردن، عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم

نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت‌آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن

نیک‌پی: خوش قدم

نیکی دهش: نیکی کننده

هوشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه

هیون: شتر، به‌ویژه شتر قوی هیکل و درشت‌اندام

ولایت: کشور، سرزمین

درس سیزدهم: خوان هشتم شعرخوانی: ای میهن!

تنیده: درهم بافته

زَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.

زخم کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.

سورت: تند و تیزی، حدّت و شدّت

ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا؛ سقف؛ سازه‌ای منحنی که زیربیل یا روی دروازه، رواق و مانند آنها می‌سازند؛ در معنای مجازی، بخش قوسی هر چیز مانند ابرو، محراب، ایوان و کمان؛ ایوان سقف‌دار، رواق

عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.

عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار

مرادف: مترادف، هم‌ردیف

مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده

منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)

ناورد: نبرد

هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)

هول: وحشت‌انگیز، ترسناک

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ گنج حکمت: کلان تر و اولی تر!

استغنا: بی‌نیازی؛ در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا

اعانت: یاری‌دادن، یاری

افسرده: منجمد، سرمازده

اولی: شایسته؛ اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند.)

اکناف: چ کَنَف، اطراف، کناره‌ها

تجرید: در لغت به معنای تنهایی‌گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه

جز خداست.

تفرید: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ کناره‌گرفتن از خلق و تنها شدن؛ در اصطلاح تصوّف، تحقّق بنده است به حق؛ به طوری که حق، عین قوای بنده باشد.

تّعجب: رنج و سختی

دعوی: ادّعا، ادّعای خواستن یا داشتن چیزی

زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند.

سروش: پیام‌آور، فرشته پیام‌آور، پیامی که از عالم غیب می‌رسد.

شگرف: قوی، نیرومند

شیدا: عاشق، دلداده

صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار

کلان: دارای سنّ بیشتر

گرم‌رو: مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا

گرده: قرص نان، نوعی نان

مخاصمت: دشمنی، خصومت

مصاحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن

مقالات: چ مقاله، گفتارها، سخنان

وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً در معنای «بیابان» کاربرد دارد.

درسی شانزدهم: کباب غاز

روان خوانی: ارمیا

آزگار: زمانی دراز، به طور مداوم، تمام و کامل

آسمان چل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان؛ چل: پوشش به معنای مطلق

استشاره: رای زنی، مشورت، نظرخواهی

استیصال: ناچاری، درماندگی

اطوار: رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار

اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز

امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی

انضمام: ضمیمه کردن؛ به انضمام؛ به ضمیمه، به همراه

بحبوحه: میان، وسط

بدقواره: آن که یا آن چه ظاهری زشت و نامتناسب

دارد؛ بدترکیب

بذله: شوخی، لطیفه

برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.

بلامعارضی: بی‌رقیب

پرت‌ویلا: بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرکّب ایتاعی» یا «ایتاع» می‌گویند.

ترفیّع: ارتقایافتن، رتبه گرفتن

تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی

دادن به صحت امری

تصنّعی: ساختگی

تک و پوز: دک‌وپوز، به طنز، ظاهر شخص به ویژه سروصورت

تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فستنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین

جبهه: پیشانی

جیر: نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آنها به کار می‌رود.

حضار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران

حلقوم: حلق و گلو

خرت‌وپرت: مجموعه‌ای از اشیاء وسایل و خردریزهای که ارزش

خرخره: گلو، حلقوم

خمره: ظرفی به شکل حُم و کوچک‌تر از آن

خوش مشربی: خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی

دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه

دیلاق: آدم قد دراز

سرسرا: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند.

سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد یا مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی

پیش آمدن

شبان: چوپان

شخیص: بزرگ و ارجمند

شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن

شش دانگ: به طور کامل، تمام

شگوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن

شیء عجاب: اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (سوره ص/ آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.

صله ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن

عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.

علامه: آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

کاهدان: انبار گاه

کباده: وسیله‌ای کم‌اندکی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدّد قرار دارد؛ کباده چیزی را کشیدن: ادّعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه‌زوی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی.

کَلک: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کَلک کسی یا چیزی را کندن: نابود کردن کسی یا چیزی

کُنده: تنه بریده‌شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم

لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک

ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به‌ثمر رسیدن

مایحتوی: آن چه درون چیزی است.

متکلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.

مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم آرا

محظوظ: بهره‌ور

مخلّفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به‌عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.

معهود: عهدشده، شناخته‌شده، معمول

معوج: کج

نامعقول: آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل

هم‌قطار: هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.

هویدا: روشن، آشکار

وخامت: خطرناک بودن، بدفرجامی

ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

درس هفدهم: خنده تو گنج حکمت: مسافر

آخته: بیرون کشیده، برکشیده

دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.

ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار

سرحد: مرز، کرانه

غایی: منسوب به غایت، نهایی

درس هجدهم: عشق جاودانی

روان خوانی: آخرین درس

انہت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.

اعلان: آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن

اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن؛ اهتمام ورزیدن در کاری؛ همت گماشتن به انجام دادن آن

بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.

تسکین: آرامش، آرام کردن

تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.

سجایا: چ سجیه، خواها و عادت‌ها

صحیفه: کتاب

عتاب: سرزنش، ملامت، تندی

غرس: نشانیدن و کاشتن درخت و گیاه

کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی

کفایت: کافی، بسنده

متنبه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن

مخپله: خیال، قوه تخیل، ذهن

معمر: سالخورده

نیایش: لطف تو

افسرده: بی‌بهره از معنویت، بی‌ذوق و حال

جبین: پیشانی

روایی: ارزش، اعتبار



۲۰ گاه آرایه‌های ادبی و قالب‌های شعری



در این بخش بیست آرایه ادبی مهم را با ترتیب الفبایی و به صورت خلاصه مرور خواهیم کرد.

نفس دریا / حلقوم چاه / ابرهایی که تا صبح می‌گریستند

۶ **تضمین:** آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر در میان کلام، «تضمین» محسوب می‌شود. (درس ۸ فارسی دهم)

۷ **تلمیح:** یعنی اشاره به آیه، حدیث، دانسته تاریخی و یا شعری مشهور. به تمنای تودرتش محنت چو خلیل گویا در چمن لاله و ریحان بودم

۸ **تمثیل:** به معنای «تشبیه کردن» و «مَثَل آوردن» است و در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسان‌تر به خواننده انتقال دهد. (درس ۱۴ فارسی دهم)

۹ **جناس:** اختلاف دو واژه در معنی که ظاهر یکسان دارند، جناس همسان (تام) و اختلاف دو واژه در یک حرف یا یک حرکت «جناس ناهمسان» (ناقص) ایجاد می‌کند.

خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز جوید روان
جاری روح

گم بود در عمیق زمین شانه بهار بی توولی زمین پیدا شدن نداشت
(درس ۱۴ فارسی دهم)

۱۰ **چهارپاره:** این شعر از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است. هر بند چهار مصراع دارد. این قالب بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود و رواج آن، از دوره مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است. ملک‌الشعرای بهار، فریدون مشیری و فریدون توللی سروده‌هایی در این قالب دارند. (درس ۸ فارسی یازدهم)

۱۱ **حسن آمیزی:** یعنی آمیختن دو یا چند حس در کلام، به زبان دیگر یک حس از ویژگی‌های حس دیگر استفاده می‌کند. فریاد سرخ (شنیدن + دیدن) / خیر تلخ (شنیدن + چشایی)

توجه: صفت غیرعادی می‌تواند یکی از نشانه‌های «حسن آمیزی» باشد، مانند «سرخ» برای فریاد

(درس ۱ فارسی دهم)

۱۲ **حسن تعلیل:** وقتی شاعر یا نویسنده، دلیلی غیر واقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند، آرایه «حسن تعلیل» پدید می‌آید. چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه شاعر علت رنگ کردن موهای خود را «عزاداری برای دوران پیری» می‌داند.

توجه: معمولاً حسن تعلیل‌ها، مبتنی بر آرایه «تشخیص» هستند.

برای پی‌بردن به حسن تعلیل، ابتدا واقعاً طبیعی را که رخ داده است و نظر شاعر را جلب کرده، پیدا کنید. در مثال بالا «رنگ کردن

۱ **استعاره:** نوعی مجاز است که بر پایه تشبیه بنا شده است. گاهی یک واژه، معنی خود را از دست می‌دهد و براساس شباهت معنی جدید می‌پذیرد. (استعاره مصرحه)

«ماه» استعاره از چهره معشوق (چون چهره معشوق را مانند ماه زیبامی‌داند)

گاهی از یک تشبیه، مشبه با یکی از ویژگی‌های مشبه به آورده می‌شود که به وجود آورنده نوعی استعاره است. (استعاره مکنیه)

عشق می‌بارد. (عشق مانند باران است.)
مشبه ویژگی مشبه به (باران)

توجه: ترکیب اضافی غیرعادی که جزء اول آن وابسته چیزی باشد، استعاره (اضافه استعاری) است.

دست روزگار، پیشگاه حقیقت
جزئی از بدن جزئی از بنا

توجه: تشخیص‌ها هم نوعی استعاره هستند.
(درس ۹ فارسی دهم)

۲ **اغراق:** زیاده‌روی و بزرگ‌نمایی است در بیان ویژگی و صفت چیزی که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند

توجه: برخی اغراق‌ها حاصل تشبیه هستند.
قد او مانند سرو بلند است.

۳ **ایهام:** به کار بردن «یک واژه» که دارای دو یا چند معنی است و همه آن معانی قابل دریافت هستند. مانند واژه شیرین (طعم - شخص) در بیت زیر:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد

توجه: کنایه‌ها معمولاً به صورت عبارت فعلی به کار برده می‌شوند. (سماق مکیدن، دل بستن...)

ضرب‌المثل‌ها، کنایه محسوب می‌شوند.

۴ **تشبیه:** مثل و مانند کردن چیزی (مشبه) به چیز دیگر (مشبه به)

قد تو مانند سرو بلند است. (معمولاً بعد از ادات، مشبه به قرار می‌گیرد.)
مشبه ادات مشبه به وجه شبه

توجه: گاهی بین مضاف و مضاف‌الیه رابطه تشبیهی وجود دارد (اضافه تشبیهی) خانه عشق

(درس ۳ فارسی دهم)

۵ **تشخیص:** نسبت دادن ویژگی‌های انسانی به غیر انسان.

نمونه سؤال امتحان نهایی

طراح: مهشید داودی

قلمرو زبانی (۷ نمره)	
الف	معنی واژه (۱/۵ نمره)
۱	با توجه به متن، معنای واژه‌هایی را که زیر آنها خط کشیده شده است بنویسید. الف) <u>مسلك</u> مرغ گرفتار قفس همچو من است ب) <u>سریر</u> مُلك عطا داد کردگار تو را ج) حرف تازه ای که بتواند عشقم را یا <u>سجایای</u> ارزشمند تو را بازگو کند. د) درختان را به خلعت نوروژی قبای سبز ورق در بر گرفته.
۲	واژه « خوار » در هر بیت به چه معناست؟ الف) سیاوش چنین گفت که ای شهریار ب) هنر خوار شد جادویی ارجمند که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار نهان راستی آشکارا گزند
ب	املاي واژه : (۱/۵ نمره)
۳	واژه‌هایی که از نظر املايي نادرست است بیابید و درست آن‌ها را بنویسید. الف) تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار سنایی ب) یکی از صاحب دلان در بهر مکاشفت مستغرق شده بود.
۴	در کدام گزینه املاي همهٔ واژه‌ها صحیح نیست؟ املاي صحیح واژهٔ مورد نظر را بنویسید. الف) نخل باسق - عصارهٔ تاکی - شهد فایق - قدوم ربیع ب) ساطورقصابی - عدهٔ قلیل - تعقیب شبه - بذله و لطیفه ج) تلقی و تعبیر - نواحی عالم - دست تطاول - هتاکي مطبوعات
۵	با توجه به متن، املاي کدام واژهٔ داخل کمانک صحیح است؟ الف) مرد نقال از صدایش (زجه - ضجه) می بارید. ب) سیاوش (آزرم - آذرم) و حیا و پاکدامنی آموخته است.
ج	دستور زبان (۴ نمره)
۶	با توجه به جملهٔ «آب جیحون فرونشست. ریگ آموی پرنیان شد بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز پا به رکاب گذاشتم و به سوی بخارا بال و پر گشودم.» الف) نقش دستوری واژه‌های «پرنیان» و «بو» چیست؟

	(ب) ضمیر متصل « م » چه نقشی دارد؟ (ج) در متن بالا، کدام جمله، الگوی « نهاد + مفعول + مسند + فعل » دارد؟							
۰/۷۵	در بیت « صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند » الف) کدام کلمه « نقش تبعی » دارد؟ ب) یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی مشخص کنید.	۷						
۰/۵	در مصراع‌های زیر دقت کنید و به پرسش‌ها پاسخ دهید. « بس که خونش رفته بود از تن / بس که زهر زخم‌ها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود » الف) جای « ضمیر جهش یافته » را مشخص کنید؟ ب) فعل محذوف مصراع‌های بالا به چه قرینه‌ای حذف شده است؟	۸						
۰/۷۵	در مصراع‌های: « در کنارۀ دریا / موج کف آلوده اش را / باید بفرزاد / و در بهاران، عشق من / خنده ات را می خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم / الف) یک پیوند وابسته ساز و یک پیوند هم پایه ساز مشخص کنید. ب) در واژه « بهاران » کاربرد « ان » بر چه مفهومی دلالت می کند؟	۹						
۱	نقش‌های وابسته و وابسته را در عبارت زیر بیابید و نوع آن را بنویسید. عبور هواپیما از روی دریا ، آدمی را غرق دریای تصورات تاریخی می کند.	۱۰						
	قلمرو ادبی (۵ نمره)							
	آرایه‌های ادبی: (۳ نمره)	الف						
۰/۷۵	در هریک از مثال‌های زیر، آرایه‌های خواسته شده در داخل کمانک را مشخص کنید. الف) آن شب نیز ماه از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد. (تشبیه، استعاره) ب) سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدند (مجاز)	۱۱						
۰/۷۵	هر یک از پرندگان در داستان تمثیلی «سی مرغ و سیمرغ» به کدام نماد مربوط می شوند؟	۱۲						
	<table border="1" style="width: 100%; border-collapse: collapse;"> <tr> <td style="width: 50%; text-align: center;">شایستگیان به عشق‌های ناپایدار دنیوی</td> <td style="width: 50%; text-align: center;">باز شکاری</td> </tr> <tr> <td style="text-align: center;">عابدان شیفته بهشت</td> <td style="text-align: center;">بلبل</td> </tr> <tr> <td style="text-align: center;">وابستگیان به قدرتمندان و شاهان</td> <td style="text-align: center;">طاووس</td> </tr> </table>	شایستگیان به عشق‌های ناپایدار دنیوی	باز شکاری	عابدان شیفته بهشت	بلبل	وابستگیان به قدرتمندان و شاهان	طاووس	
شایستگیان به عشق‌های ناپایدار دنیوی	باز شکاری							
عابدان شیفته بهشت	بلبل							
وابستگیان به قدرتمندان و شاهان	طاووس							
۰/۷۵	آرایه مشترک دو بیت زیر را با مشخص کردن واژه‌های آن بنویسید. الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد ب) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند	۱۳						
۰/۵	در کدام یک از ابیات زیر اسلوب معادله وجود دارد؟ دلیل خود را بنویسید. الف) عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را / سیل، یکسان می کند پست و بلند راه را ب) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست	۱۴						

۰/۲۵	مفهوم کنایی « چند مرده حلاج بودن » را بنویسید.	۱۵
	شعر حفظی: (۲ نمره)	ب
۰/۷۵	بیت را کامل کنید. « گر نور عشق حق / »	۱۶
۰/۵	مصراع دوم این بیت از شعر صبح ستاره باران را کامل کنید. ای جویبار جاری از سایه برگ مگریز /	۱۷
۰/۵	مصراع نخست این بیت غزل « شکوه چشمان تو » را بنویسید. « / در دادگاه عشق، رگ گردنت گواه »	۱۸
۰/۲۵	مصراع دوم بیت زیر در کدام گزینه آمده است؟ تنیده نام تو در تارو پودم، میهن ای میهن / الف) فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن ب) بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن	۱۹
	قلمرو فکری: (۸ نمره)	
	معنی و مفهوم نثر: (۲ نمره)	الف
۰/۷۵ ۰/۵ ۰/۵	معنی عبارات و جملات زیر را بنویسید. الف) هر نفسی که فرو می رود ممدحیات است و چون بر می آید، مفرح ذات. ب) هنگام چریغ آفتاب در شهر سیرجان اتراق کردیم. ج) با حال استیصال پرسیدم: « پس چه خاکی به سرم بریزم؟ »	۲۰
۰/۲۵	مقصود از عبارت « برخلاف حال، پامان به ده باز بود » را بنویسید	۲۱
	معنی و مفهوم شعر: (۲ نمره)	ب
۰/۵ ۰/۵ ۱	معنی اشعار زیر را به نثر روان بنویسید. الف) چه غم دیوار اُمت را که دارد چون تو کشتیبان؟ ب) دیروز در غربت باغ، من بودم و یک چمن، داغ ج) یکی تازی ای برنشسته سیاه / همی خاک نعلش برآمد به ماه	۲۲
	درک مطلب: (۴ نمره)	ج
۰/۵	نویسنده در داستان « کباب غاز » کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟	۲۳

۰/۵	<p>با توجه به بیت زیر، توصیه‌ی شاعر به دماوند و روشنفکران چیست؟</p> <p>برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند</p> <p>الف) ب)</p>	۲۴
۰/۵	<p>مقصود از این مصراع را بنویسید. « این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد»</p>	۲۵
۰/۵	<p>بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی سیر و سلوک است؟</p> <p>الف) آن که دل بگسلد از هر دوجهان درویش است آن که بگذشت ز پیدا و نهان درویش است</p>	۲۶
۱	<p>در ابیات زیر دقت کنید و به پرسش‌ها پاسخ دهید.</p> <p>« سرانجام گفت ایمن از هردوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان</p> <p>مگر کاتش تیز رسوا کند گنه کرده را زود رسوا کند »</p> <p>الف) مقصود فردوسی از « هر دوان » چه کسانی است؟</p> <p>ب) این ابیات به کدام باور و سنت ایرانیان باستان اشاره می‌کند؟</p>	۲۷
۱	<p>با توجه به بیت‌های داده شده به سوالات پاسخ دهید.</p> <p>کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند</p> <p>هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش</p> <p>من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم</p> <p>الف) « نیستان » رمز و نماد چیست؟</p> <p>ب) بیت آخر، ناظر بر کدام ویژگی نی (مولانا) است؟</p> <p>ج) کدام بیت به مفهوم آیه « انا لله و انا الیه راجعون » اشاره دارد؟</p>	۲۸
۲۰	<p>جمع نمره: «» « موفّق و مؤیّد باشید. «» «»</p>	

پاسخ نامه:

۱	درس ۳ (الف) روش، طریق (ب) تخت پادشاهی، اورنگ (ج) جمع سجیه، خواها، عادت ها (د) برگ
۲	درس ۱۲ (الف) آسان (ب) بی ارزش، پست، حقیر (هر کدام)
۳	(الف) ثنا (ب) بحر
۴	(ب) تعقیب شیخ (تعیین گزینه ب ۲۵/۰) تصحیح غلط (۲۵/۰)
۵	(الف) ضجه (ب) آزرم
۶	(الف) پرنیان: مسند - بو: نهاد (ب) مفعول (ج) جمله بوی جوی مولیان مدهوشم کرد.
۷	(الف) تن: معطوف (ب) وصفی: صد تیغ، یکی چوب اضافی: تیغ جفا
۸	(الف) ضمیر ش پس از زخم ها باید باشد و یا مضاف الیه برای زخم ها / (ب) فعل بود به قرینه لفظی
۹	وابسته ساز: که هم پایه ساز: و (ب) مفهوم هنگام، زمان
۱۰	(الف) تصورات: مضاف الیه مضاف الیه ۵/۰ تاریخی: صفت مضاف الیه ۵/۰
۱۱	(الف) استعاره: از راه رسیدن ماه و یا گل های الماس / تشبیه: قندیل پروین / (ب) دشت: مجاز
۱۲	باز شکاری: وابستگان به قدرتمندان و شاهان / بلبل: شیفتگان به عشق های ناپایدار دنیوی طاووس: عابدان شیفته بهشت
۱۳	جناس همسان یا جناس تام: (الف) نیست باد / نیست باد (ب) کی در مصراع اول با کی در مصراع دوم
۱۴	(الف) به دلیل رابطه تشبیه میان دو مصراع، امکان جابجایی دو مصراع، یک مصراع تمثیل برای مصراع دیگر
۱۵	نشان دادن توانایی و عرضه، از عهده کاری برآمدن
۱۶	به دل و جان اوفتد/ بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی
۱۷	کاین گونه فرصت از کف دادند هوشیاران
۱۸	شاهد نیاز نیست که در محضر آورند
۱۹	بود لبریز از عشقت وجودم، میهن ای میهن
۲۰	(الف) هر نفسی که در سینه فرو می رود، مدد رسان / یاری دهنده زندگی است و چون برمی گردد سبب نشاط و شادی بخش وجود است. (ب) طلوع آفتاب ۲۵/۰ اقامت موقت در جایی در حین سفر ۲۵/۰ (ج) استیصال: درماندگی ۲۵/۰ خاکی بر سر بریزم: چاره ای پیدا کنم ۲۵/۰
۲۱	ارتباط و رفت و آمد ما به ده بیشتر بود.
۲۲	با نظر مصحح محترم
۲۳	خود کرده را تدبیر نیست، از ماست که بر ماست، پرهیز از افراط و عدم صداقت.

۲۴	الف) کنار گذاشتن ضعف و ناتوانی ب) به دست گرفتن قدرت و حکومت
۲۵	اولین بار بود که رستم نمی خندید/لبخندی بر لبش دیده نمی شد.
۲۶	وادی طلب
۲۷	الف) سیاوش و سودابه ب) سنت و باور گذر از آتش برای اثبات بی گناهی. اعتقاد داشتند که آتش به بی گناهان آسیبی نمی زند
۲۸	الف) عالم معنا حقیقت هستی ب) انعطاف پذیری مولانا و همراهی او با همه کسانی که از درد هجران از محبوب (خدا) نالان اند. ج) بیت دوم

با افتخار از شما برای عضویت در کانال «یکی قطره باران» دعوت می کنیم.
گروه ادبیات انتشارات مهروماه [yekighatrehbaran](https://www.yekighatrehbaran.com)